

المنْهَجُ في الطَّلَبِ، والتَّلَقِّي، والاتِّبَاع

تأليف/عبدالمنعم مصطفى حليمة

«أبوبصير الطرطوسي»

[illegible] اختيار منهج [illegible]

تأليف

الشيخ عبدالمنعم مصطفى حليمة

« أبوبصير الطرطوسي »

ترجمه

ابن عبداللطيف «بابكرخيل »
«أبو مصعب الخراساني»

مقدمه:

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلله فلا هادى له و أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، صلوات الله عليه و على آله و أصحابه و سلم تسليما كثيرا . . . و بعد

[**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ**]... (ال عمران)،الاية: 102

ترجمه:ای کسانیکه ایمان آورده اید! از الله آنگونه که ترسیدن از او شایسته است، بترسید و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.

[**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**]...الاحزاب، الاية: 70-71.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! از الله بترسید، و سخن درست (وحق) بگویید، تا الله کارهایتان را برای تان اصلاح کند، و گناهان تان را بیآمرزد، وهرکس که از الله و رسول اش اطاعت کند، یقیناً به کامیابی عظیمی نائل شده است.

[يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ]... التوبة، الاية: 119.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید از الله بترسید و با راستگویان باشید.

[يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَينَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ]... (المائده)، الاية: 105.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه ی شما به سوی الله است، آنگاه شما را از آنچه عمل کردید؛ آگاه می سازد.

[يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا ادْخُلُوا فِى السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ]... (البقره) ، الاية : 208.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! همگی به اسلام (و اطاعت کامل الله) در آیید، و گامهای شیطان را پیروی نکنید، بدرستی که او برای شما دشمن آشکار است.

[يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ]... آل عمران، الاية: 149.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! اگر از کسانیکه کافر شده اند، اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر میگردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

اما بعد: حقا که راست ترین و درست ترین سخنان کتاب الله، و بهترین هدایت، هدایت محمد ص است، و بدترین امور، امور حادث و نوپیدا میباشد، و هر نوپیدایی بدعت، و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است، و هرگمراهی در آتش جنهم.

یقیناً! امروز انسانها میزان حق را که بتوان در آن هرچیزی را از سخنان، و مواقف، و اشخاص ... وزن کنند و چراغی را که حق را از باطل، و حق پرست را از باطل پرست باز شناسند از دست داده اند، در حقیقت نمیدانند که چه چیزی حق است، و چه چیزی باطل، چه کسی و چه امری را حق همراهی میکند و چه کسی و چه امری را باطل ؟ فلان

شخص در حق قرار دارد یا در باطل؟ ... سیاهی چه و کدام جماعتی را زیاد میسازد ... و در سایه چه چیزی قرار گرفته است ... بدلیل آنکه در وضعیتی قرار داده شده اند که توانائی تشخیص و تفکیک میان حق و باطل را از دست داده اند ... نه منفعت و ضرر را میشناسند ... و نه هم فاضل را از مفضول تفکیک کرده میتوانند ... آنگاهست که باطل برایشان حق، و حق برایشان باطل معلوم میگردد، و ظالم را عادل، و عادل را ظالم میبینند، مسلمان را غیر مسلمان و غیر مسلمان را مسلمان میگویند ... پس در میزان و ترازو، ضرر بزرگی را متقبل میشوند اعم ازینکه اختیاراً در چنین حالت و وضعیتی قرار گرفته باشند، و یا اکراهاً، و اجباراً ...گوئی در وادی سیاه و تاریکی قرار داده شده باشند ...که همواری را از بلندیها و پستیها و چاهها و حفره های مقابلش تفکیک کرده نتوانند، و بدون چراغ و روشنائی در آنجا سرگردان در حرکت باشند، گاهی به سنگی برخورد کنند و گاهی در حفره ای بلغزند...گاهی زخم بردارند و گاهی از حرکت باز مانند...و بالآخره در همانجا هلاک شوند!!.

ازینجاست که اهمیت این مبحث ما واضح میشود، و ازهمین لحاظ آنرا « منهج در طلب، و وصول، و اتباع» نام گذاشته ایم، تا آنکه به مثابه میزان و ترازو و چراغی نزد شخص موجود باشد، و بتواند اشیاء و اشخاص و امور را ... در هر زمان و هر مکانی ... هرشخصی و هر امری که برایش پیش کرده میشود ... در آن وزن کند، و برایش به مثابه ای چراغی باشد که با استفاده از روشنائی اش فرا روی خود را ببیند و از افتادن در حفره ها و چاه ها، و برخورد با موانع و دیوارهای سر راهش خود را نجات دهد.

اما چرا مردم به این چراغ و این میزان درین زمان نیاز دارند؟ درحالیکه وسائل و سهولت های طلب و وصول، زیاد شده و کتب زیادی نشر و توزیع گردیده است، تا جائیکه یک انسان بتنهائی توانان خواندن فهرست های هریک ازین کتابها را ندارد!

چون مخالفت ها و مقاومت ها، و به نمایش گذاشتن ها زیاد گردیده است ... و نهایت تلاشها بخرج داده میشود تا آنها در مقابل چشمان مردمان زینت و عزت داده شوند ... تا جائیکه مردم توانائی تمیز و تفکیک میان اصلی و جعلی آنرا از دست میدهند ... و راستگوی و دروغگوی آنها

را ازهم باز نمیشناسند! و نمیدانند که چه چیزی و چه کسی حق میگوید و در حق قرار دارد و چه کسی باطل میگوید و در باطل قرار دارد ... چه چیزی را بپذیرد و به آن معتقد گردد، و چه چیزی را نپذیرد و رد کند و براءت خود را از آن اعلان کند ... نمیداند که گام و قدم بعدی خویش را درین مسیر در کجا بگذارد ... و در چه راه و جهتی روان شود ... که این همه برای شخص زمانی ممکن خواهد بود که صاحب روشنائی و میزان گردد ... که ان شاء الله معیار این میزان را درین مبحث مهم و مختصر به بحث میگیریم.

. تشخیص مرض:

انسان فرزند ثقافت و محیط فرهنگی و فکری است که در آن زندگی دارد ... بناً همانطوریکه جسم انسان به اندازه متأثر شدنش از عواملی چون غذائی خوب و پاک و پُر انرژی، و غذائی ناپاک و کم انرژی ... دچار ضعف و قوت ... صحت و مریضی میشود، عقل و فکر، اندیشه و علامندی اش به امورات ضعیف و قوی میشود، استقامت و پایداری، و تمایل و انحراف اش بسوی حق و باطل... نیز تعلق به آنچیزی دارد که به مانند؛ غذا داخل وجودش میشود و یا داخل کرده میشود، همانگونه ای که غذا های خوب وپاک را معده به انرژی و قوت جسمی برای صاحبش تبدیل میکند... ظرف و محیطی که شخص در آن قرار دارد، فکر و اندیشه و افکار، فرهنگ و رفتار و اخلاق و اعتقاد، قلب و دماغ را پروش میدهد ... و موقف انسانرا اعم ازینکه در حق باشد و یا باطل تعین میکند ... امور فکری و قلبی و اصول و ضوابط اعتقادی شخص همه نتایج و انعکاس دهنده همین ظرف ویا محیط است که در آن زندگی دارد، و آنچه را این ظرف و محیط در خود دارد در وجودش داخل میگرداند، اگر خیر و خوب بود پس انسان خیر و خوب میگردد..و اگر شر و بد بود انسان نیز شر و بد میشود، پس انسان محصول آن ظرفی است که در آن برایش غذا آورده میشود ... اگر خوب بود انسان تندرست و صحتمند، و اگر بد بود ضعیف و مریض است.

و شیاطین انس و از عقب آنها برادران شان از شیاطین جن پیوسته در مقابل شان قرار گرفته و آنانرا احاطه و تحت سیطره ای خویش میگیرد ... در زمانهای مختلف و متفاوت به اشکال و وسائل مختلف و

گوناگون و زهر خویش را در وجودش داخل میسازند ... اعم ازینکه این وسائل تصویری باشد و یا سمعی و گفتاری...یا اینکه کانال های تلویزیونی ... که فساد و زهری بزرگی را در میان مردم پاشیده است، و تعداد آنها به صدها میرسد اگر اغراق نکنیم و هزار ها نگویم، و وحشت و درنده خوئی انترنت و آنچه در آن بنشر میرسد و در دسترس قرار داده میشود، زیادتی است بالای این زیاد؛ که برعلاوه مفاسد و طغیان و سرکشی و وحشی گیریهای که از خلال آنها بنشر سپرده میشود همه اوقات انسانها را در حرام ضایع میگرداند، و چیزی است که ضرر آن به هزاران مراتب از نفعش بزرگتر میباشد..و برعلاوه این همه موارد به صورت منظم و مرموز شیوه ها و مناهج آموزشی و تحقیقی بر اساس مفاهیم الحاد و اباحیت[1]، بالای اطفال و نسل جدید از مرحله ابتدائیه زندگی و آموزش الی پوهنتون و دانشگاه مرحله به مرحله مورد تطبیق قرار میگیرد، و اعلانات و بروشور ها و پوسترها مزین و ترغیبی برای این شرّ به کثرت نشر و ترویج میگردد، و شخص هرجائی که بخواهد برود و از هر مسیری که بگذرد ..به شکل قلاده و گردن بندی این همه در گردنش انداخته میشود و از یک تاریکی به تاریکی دیگر کشانیده میشود، تا جائیکه شخص نقطه ئی از روشنائی را در مقابلش نمی بیند، و این تصویری از فریب و حیله و دام های هموار شده در مقابل انسان است، که قرآن آنرا برای ما بصورت شفاف ترسیم نموده است.

و از آنروزی سخن گفته است که پرده ها برچیده میشود.. و حقائق گفتار و منازعه میان ضعیفان ملت های گمراه و زمامداران و افراد سرکش و مستکبر شان از طواغیت و شیطاطین انس و جن.. برای همه آشکار و عریان گردد، همانطوریکه الله لا میفرماید: [**وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ**]- سبأ/33.

---

[1] . اباحیت یک حرکت آئدیولوژیک است که از قرن بیستم به بعد شدیداً رایج گردد، و هدف آن مباح شمردن هرگونه حرام ها و آزادی از هرگونه قیود جهت رسیدن به زندگی راحت و آرامانی و افسانه ئی یک انسان است، یعنی شخص هرچه که خواست انجام بدهد نبآید هیچ مانعی جلو خواست های طبیعی وی را بگیرد، هرچند این محدودیت ها شرعی و الهی باشد. مترجم.

ترجمه: و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه مکر و حیله، شب و روز شما (سبب شد که از هدایت باز مانیم) هنگامیکه به ما دستور میدادید که به الله کافر شویم و برای او شریک و همتایانی قرار دهیم، و هنگامیکه عذاب الله را ببینند، ندامت و پیشمانی را در دل های خود پنهان دارند.

و این حیله ها و فریب ها تنها شب ویا تنها روز نبودند، بلکه مکر و حیله های پیوسته و بدون انقطاع و توقف بودند، شب تا روز و روز تا شب ادامه داشت، تا جاییکه برای شخص فرصت کشیدن یک نفس راحت، و فکر کردن و تفکر در خلوت را نمی دادند، تا آنکه برایش آن دامها و حیله های که شب و روز در آن قرار دارد برایش آشکار نگردد، و این چیزیست که هیچ کسی نمی خواهد در آن واقع شود و گیر افتد...اما هدف و مقصود ازین همه مکر و حیله های متواصل و پیهم که: **[إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً]**، جز خارج ساختن بنده گان از بنده گی الله واحد به بنده گی طواغیت و همتایان و بنده گی شیاطین انس و جن نبود، در حالیکه مستضعف و مستکبر ایشان ... مساویاً در عبادت معبودانی بغیر از الله تعالی قرار داشتند، و سپس همه ایشان در یکنوع عذاب شریک شدند، زیرا همه ایشان درین جرم و مکر و حیله و گناه بزرگ مساویاً شریک بودند.

و الله تعالی میفرماید: **[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ]**-فصلت:26. ترجمه: و کسانیکه کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و در هنگام تلاوت آن جنجال کنید، (و سخنان بیهوده بگوید) شاید پیروز گردید.

یعنی چون کسی قرآن خواند و یا به آن استدلال نمود، و یا اینکه تلاوت آیات قرآن بگوشهایتان رسید، آنگاه صدا هایش خویش را بلند کنید، سروصدا و جنجال برپاکنید ... تا کلمات قرآن فهمیده نشود..و به گوشهای مردم نرسد، و فضاء را طوری بسازید که گوئی صدای مبهم و مشوش کننده ای از راه دور میآید، هیچ معنی و مفهوم از آن گرفته نشده و هدف و مقصود آن دانسته نمیشود.

و مردم درین زمان. به وسائل و امور مبهم کننده و مشوس کننده ای زیادی مواجه هستند که مانع رسیدن حرف حق به گوشهایشان و پذیرفتن

آن با قلب هایشان میگردد، و این وسائل با صدا های بلند و جنجال آفرینی ها منحصر نشده است...بلکه صدای طبل و موسیقی، چنگ ونی ...کوشها و قلب هایشانرا کاملاً از شنیدن قرآن مانع شده و غافل ساخته است.

این یکجانب موضوع بود، اما از جانب دیگر نبی ص از زمانی حکایت میکند که در آن فتنه ها و پیروی از خواهشات نفس و هواء و گفتن دروغ، و خیانت، و عدم وفاء به عهد عام شده و امانات ضایع میگردد، و این همه بعداز قرون ثلاثه نخست اسلام واقع میشود، تا جائیکه گفته میشود :

«**في بني فلان رجل أمين**»، یعنی:در اولاده فلان قوم تنها یک شخص امانت کار است، و ما مصداق آنرا جز این زمان حاضر نمی بینیم ،

همانطوریکه نبی ص میفرماید: «**يُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبايَعُونَ فَلاَ يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلاَنٍ رَجُلاً أَمِينًا؛ وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ**».[1]

ترجمه: زمانی خواهد آمد که مردم می‌خوابد و چون بیدار می‌شود می‌بیند که امانت و ایمان از قلبش برداشته شده است تا جائیکه گفته می‌شود در فلان قبیله يك شخص امین وجود دارد، و مردم از او تعریف و تمجید می‌نمایند، و می‌گویند: فلانی عجب انسان عاقل و باظرافت و بردباری می‌باشد! هرچند این مرد نیز به اندازه ذرّه‌ای ایمان در دلش موجود نیست.

و میفرماید: «**أول ما تفقدون من دينكم الأمانة، وآخره الصلاة**» [2]. ترجمه: اولین چیزی را که در دین ازدست میدهید امانت، و آخرین آن نماز است.

و میفرماید: «**أول ما يُرفَع من الناس الأمانة، وآخر ما يبقى من دينهم الصلاة، ورُبَّ مصلٍّ لا خلاقَ له عند الله تعالى**» [3].

ترجمه: اولین چیری که از میان مردم برداشته میشود امانت است، و آخرین چیزی که از نشانه های دین برایشان باقی میماند نماز میباشد، و

---

[1] . متفق عليه.

[2] أخرجه الطبراني وغيره، السلسلة الصحيحة: 1739.

[3] صحيح الجامع: 1575.

نماز گذارانی است که نزد الله از نماز خویش هیچ بهره و نصیب (از ثواب) ندارد.

و امانت شامل همه مواردی میشود که حفظ و رعایت آن در امور دین و دنیا لازم باشد، و برابر است که این امور مهم و یا غیر مهم و بزرگ ویا کوچک باشد، و بزرگترین امانتی که شامل این مفهوم میشود؛ امانت بیان علم و ایستادن بر حق بشکل کامل آن بدون هچگونه تقصیر، و تحریف میباشد، خصوصاً زمانیکه بیان آن نیاز باشد...در حالیکه درین زمان تعداد معدودی از افراد امت این امانت را رعایت و حفظ کرده اند!

الله لا میفرماید **:[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ]**-البقرة/159. ترجمه: همانا کسانیکه آنچه را از دلائل روشن و هدایت نازل کرده ایم، بعداز آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان میکنند و میپوشانند، الله آنها را لعنت می کند، و لعنت کننده گان (از مؤمنان و ملائک) نیز آنها را لعنت میکند.

و میفرماید: **[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ]**-البقرة/174.

ترجمه: به راستی کسانیکه کتمان میکنند آنچه را الله از کتاب (قرآن و غیره کتب آسمانی) نازل کرده و آن را به بهانی اندکی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند، و الله در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنان را (از این گناهانشان) پاکیزه نمی کند، و برای شان عذاب درد ناکی است.

و نبی ص میفرماید: **«تكونُ بين يدي الساعة فتنٌ كقطع الليل المُظلم، يُصبحُ الرجل فيها مؤمناً، ويُمسي كافراً، ويُمسي مؤمناً ويُصبح كافراً، يبيع أقوامٌ دينهم بعرَضٍ من الدنيا»**[1].

ترجمه: قبل از برپائی قیامت، فتنه های ظهور خواهد کرد که بمانند حصه تاریک شب خواهد بود شخص در آنزمان صبح میکند در حالیکه مؤمن است، اما شب کافر میگردد، و شب میشود در حالیکه مؤمن است اما صحبح کافر میگردد، و اقوام و ملتها دین (و ایمانشان) را به حصه ای ناچیزی از مال و متاع دنیا میفروشند.

---

[1] صحيح سنن الترمذي: 1788.

بدليل ضعف و ضياع امانات، شخص دين اش را به قيمت ناچيز و بى ارزشى بفروش ميرساند، پس چه رسد به آنكه با طواغيت دوستى و موالات نكند...ويا علمى را كه بيان آن واجب باشد كتمان نكند..ويا اينكه نزد آنان به صفت جلاد ايفاى وظيفه نكند، و با قبا و رداء و عمامه اى نفاق كه بر تن دارد چشم مردمان را از دعوت گران توحيد و حق نپوشاند..اما چه زمانى و چگونه امور اينگونه شد...؟ زمانيكه كه طواغيت با چند درهم و دينار معدود بروى آنان زدند، و حرام را توسط ايشان حلال گردانيدند، و نبى ص درينمورد ميفرمايد: «**مَن أكل بمسلمٍ أكلةً فإن الله يُطعمه مثلها من جهنَّم، ومن كُسِيَ برجلٍ مسلمٍ فإن الله تعالى يكسوه من جهنَّم**»[1].

ترجمه: كسيكه با خيانت و غيبت يک مسلمان لقمه را بدست بيآورد و بخورد الله مثل آنرا از آتش جهنم براى ميخوراند، و كسيكه با خيانت و غيبت يک مسلمان لباسى را بدست بيآورد و بپوشد، الله مثل آنرا از آتش جهنم برايش ميپوشاند.

و ميفرمايد: «**خير النَّاس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يفشو الكذب، حتى يشهد الرجلُ ولا يُستَشهَد، ويحلف الرجُل ولا يُستَحْلَف**»[2].

ترجمه: بهترين مردمان در همان قرنى است كه من در آن زندگى دارم، سپس قرن بعدى آن، و سپس قرن بعدى آن، بعداز آن دروغ عام ميشود، تا جائيكه شخص حاضر است تا (بناحق) شهادت بدهد اما به شهادت دادن خواسته نمى شود، و حاضر است تا (بناحق) سوگند ياد كند اما به سوگند خوردن خواسته نمى شود.

و ما درست در همچنين زمانى قرار داريم. و متأسف هستيم كه اين را ميگويم: دروغ گفتن عام گرديده است، بلكه شديدتر از آن دروغ بستن بر دين الله تعالى رايج شده است، و اين كار جدا از دشمنان از جانب دوستان صورت ميگيرد[3]، هرچه را خواسته باشند داخل دين الله

---

[1] صحيح الأدب المفرد: 179.

[2] صحيح سنن الترمذي: 1874.

[3] . منظور از دوستان درينجا همان علماء سوء است كه نداسته امورى را به دين ارتباط ميدهند و به الله دروغ ميبندند، مانند؛ آنكه از ديموكراسى اسلامى، پارلمان اسلامى، بانكدارى اسلامى، انتخابات اسلامى...وغيره صحبت مينمايند، و براى اين امور كفرى و شركى در اسلام جائى پيدا ميكنند، و چون در متن عربى كتاب اين حرف به قسم وجيزه عربى «من أبنائه قبل أعدائه»، آمده است، ازين لحاظ معادل آنرا در فارسى درى نقل كرده ايم، در

میگردانند هرچند آن امر جز دین نباشد، و هرچه را خواسته باشند از دین خارج میسازند هرچند جزء مهم دین باشد، و این کار برایشان چون یک اصول و طرز العملی در آمده است .... اطاعت از طواغیت و مجرمین سرکش ... و اطاعت از خواستها و خواهشات نفسانی شان و احزاب و فرقه گرائی های باطل ایشان جزء دین جدیدی شده است که آنرا وضع کرده اند...!

الله لأ میفرماید: [**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**]، الأنعام /21.

ترجمه: و چه کسی ظالم تر است از آنکس که بر الله دروغ ببندد، یا آیاتش را تکذیب کند؟ به راستی که ظالمان رستگار نخواهند شد.

و نبی ص میفرماید: «**من كذَبَ عليَّ متعمداً فليتبوَّأ مقعده من النار**»[1].

ترجمه: هرکسی که بر من دروغ ببندد (یعنی:چیزی را که نگفته ام به من نسبت بدهد) جایگاهش را در آتش جنهم آماده گرداند.

که همه این موارد بر علاوه آنچه را قبلاً به آن اشاره کردیم، در کثرت و تنوع فتنه ها می افزاید، و ظلمی است بر بالای ظلم، و پرده ای است بر بالای پرده، و کوری و نابینائی است بر بالای کوری و نابینائی، و بالآخره گمراهی است بر بالای گمراهی، که گاهی تاریکی یکی بر دیگری میچربد و یکی فوق دیگری قرار میگیرد، و مانع رسیدن نور به چشم و مانع دید آن میگردد، و میان چشم و دید شخص و هدایت و مواطن حق و نور حائل میگردد، و به مانند؛ کوهای بزرگ از شک و شبهات در مقابل راه مردم قرار میگیرد، شک و شبهات، و موانع و سدودی که شخص را از رسیدن و پیروی کردن حق و شناخت آن ... همانطوریکه برای نبی ص نازل گردیده است باز میدارد و مانع میشود، و آنکه در بیرون شدن ازین موانع و سدود و قلاده ها از گردنش موفق گردد .. او را به زندان ها و محابس طواغیت مجرم می اندازند تا آنکه چراغ دین اش و نورش را خاموش گردانیده باشند، و تلاش هایش را بیهوده و باطل ساخته باشند، آن کوشش ها و صدا های که برای اظهار دین الله انجام میگیرد و بلند میشود..تا آنکه دین حق را که در غربت و نا آشنائی، و محاربت و تحقیر و دشمنی و اتهام و

غیر آن چنین علماء سوء، دشمن الله و رسول هرگز دوست ما بوده نمی تواند، و میان ما و ایشان برائت و بیزای و دشمنی تا روز قیامت استوار است. مترجم.

[1] صحیح البخاری.

حبس قرار گرفته است آشکار گرداند...همانطوریکه در آغازش بود[1]، و بالایش چنان ظلم و عذاب را میآورند که گوئی پارچه سنگی از آتش را بدست خود گرفته باشند، همانطوریکه نبی ص خبر داده است: **«يأتي على الناس زمانٌ، الصابر فيهم على دينه، كالقابض على الجمر»** [[2]].

ترجمه: بر بالای مردم زمانی خواهد آمد که ، صبر کننده [شخص متمسک] بر دین اش ، به مانند، کسی خواهد بود که گوئی پارچه سنگ از آتش را بدست گرفته باشد.

پس چه بسا کسانیکه در چنین حالت صبر بر دین قرار داشته اند و درد و زخم های آن پارچه سنگهای آتشین را میچشند، اما هرگز عقب نمیروند و آن آتش را محکم بدست خود گرفته اند، و این زمان حاضر را ما بعید از آن نمی دانیم.

و نبی ص میفرماید: **«إن الإسلامَ بدأ غريباً وسيعودُ غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء»[[3]]**. ترجمه: اسلام در حالت غربت و نا آشنائی آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد ، پس خوشا بحال غرباء.

و میفرماید: **«إن الإسلامَ بدأ غريباً، وسيعودُ غريباً كما بَدأ، فطوبى للغرباء، قيل: مَن هم يا رسولَ الله؟ قال: الذين يُصلِحون إذا فسدَ الناس»[[4]].** ترجمه: اسلام در حالت غربت و نا آشنائی آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد ، پس خوشا بحال غرباء، گفتند یا رسول الله این غرباء چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی اند که چون همه مردم به فساد وفتنه گرفتار شدند نيك انجام میدهند (و به قرآن و سنت عمل میکنند).

و در روایت دیگر میفرماید: **«أناس صالحون في أناسٍ سوء كثير من يعصيهم أكثر ممن يطيعهم»[[5]].** ترجمه: مردمان صالح کمی در

---

[1] . مفهوم حديث غرباء.

[2] .صحيح سنن الترمذي: 1844.

[3] . متفق عليه.

[4] أخرجه أبو عمرو الداني في السنن الواردة في الفتن، السلسلة الصحيحة: 1273.

[5] أخرجه احمد، و صححه شعيب الأرنؤوط.

برابر مردمان بد و گمراه زیاد هستند ، و کسانیکه ازیشان سرکشی و عصیان میکنند بیشتر از آنانی هست که ازیشان اطاعت مینمایند.

و در روایت دیگر آمده است: **«النزَّاع من القبائل».[1]**. یعنی: آنانیکه از اقوام و قبائل خویش [بمنظور اقامه دین و تمسک به آن] جدا و دور گشته اند.

یعنی: غرباء ویا جدا شده گان از فامیل ها و اقوام و ملتهای شان ... که آنانرا چیزی غیر از تعلق به قبیله، قوم، وخانواده، ملت، زبان ، سمت...جمع کرده است، و آنچیز جزء محبت الله و رسولش ص و یاری رساندن دین حق او و اعلای کلمه او چیزی دیگر نیست، پس خوشا بحال شان، و خوشا بحال شان.

تشخیص علاج: بعداز آنکه مرض را شناختیم و آنرا تشخیص دادیم، پس حالا علاج آن چیست؟..و مقصر کیست؟ و قایه و رهائی ازین مرض چه میباشد؟ و راه بیرون رفت از گرفتاری به آن چه است ... و بالآخره چه کاری باید صورت گیرد و چه منهج و روشی حق و درستی پیروی گردد که هرگز شخص به آن مبتلا نگردد؟

این سؤال بزرگی است که آنرا در نقاط ذیل مختصراً توضیح میدهیم:

اولاً: تکمیل و کمال دین: بدان که دین حق الله لأ تکمیل گردیده است، و با کمال آن هرچیزی که ما را به الله تعالی و به جنت نزدیک می سازد، و هرچیزی که ما را از لغزشها و آتش جهنم نجات میدهد تکمیل شده است، و الله لأ راه و منهج مؤمنان را برایشان نشان داده است، و در قرار گرفتن درین راه ایشان را تشویق و ترغیب نموده است، همانطوریکه راه و منهج مجرمان را بیان داشته، و از قرار گرفتن در آن راه ایشانرا برحذر داشته است ... و باید بخاطر داشته باشیم که الله در هیچ یکی ازین امور به ما احتیاج ندارد، نه در آنچه که در امور دین و دنیا به منفعت و یا به ضرر ماست، و نه هم در قرار گرفتن ما در راه راست و درست، بلکه راه و منهج حق و درست تنها چیزی است که با اختیار آن شخص از مواردیکه قبلاً اشاره کردیم وقایه میگردد.

---

[1] صحیح سنن ابن ماجة: 3223.

الله ﻷ میفرماید: [**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً**]، المائدة/3.

ترجمه: امروز دین شما را کامل کرده ام و نعمت خود را بر شما تمام نموده ام، و اسلام را بعنوان دین برای شما برگزیده ام.

پس دین الله ناقص و ناتمام نیست! تا آنکه کسی بخواهد آنرا از مصادر و منابع دیگر و یا خواهشات و مزاجهای ملتها آنرا تکمیل نماید، بلکه در تمام جنبه های خویش کامل و مکمل و بدون هیچگونه نقصان و کمبود است، و این چیزیست که الله ﻷ به آن گواهی داده است: [**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**].

و میفرماید: [**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**]، الأنعام/153**.** ترجمه: و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راههای (پراکنده غیر آن) پیروی نکنید، که شما را از راه الله دور میسازد، این چیزیست که الله شما را به آن سفارش نموده است تا شاید پرهیزگار شوید.

که این آیت از معانی و لوازم راه مستقیم میباشد، و همینطور بیان راه و منهج اهل باطل و هواء و خواهشات، که به تمام وضوح و روشنائی و بقدر کافی، شفاف و بدون هیچگونه پوشیده گی و اغماض و پیچیده گی بیان گردیده است.

و میفرماید: [**وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**]، البلد/10. ترجمه: و او را به دو راه (خیر و شر) راهنمائی کردیم، یعنی انسانرا هدایت کردیم و برایش طریق و راه خیر و طریق و راه شر را با دلایل و عواقب و چگونگی اختیار آن بیان کردیم، تا طریق و راه خیر، و همه خیر را از طریق و راه شر و همه شر، و نفع را از ضرر و حق را از باطل باز شناسد.

و میفرماید: [**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**]،النحل/89.

ترجمه: و ما (این) کتاب را بر تو نازل کردیم، که بیانگر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است؛ و قول مبنی برین که [بیانگر همه چیز است]، عام میباشد، یعنی: بینانگر هر آنچیزی که برای شخص در امور دین و دنیا اش ضرر ویا منفعت میرساند، و همینطور

بیانگر باطل و حذر و اجتناب از آنچه ضرر میرساند و اختیار و التزام به آنچه برایش نفع میدهد.

و در حدیث صحیح از نبی ص روایت است که میگوید: **«إنه ليس شيءٌ يقربكم إلى الجنَّة إلا قد أمرتكم به، وليس شيء يقربكم إلى النار إلا قد نهيتكم عنه»[1].** ترجمه: هیچ آنگونه چیزی نیست که شما را به جنت نزدیک کند جز آن اموری که شما را به آن امر کرده ام، و هیچ آنگونه چیزی نیست که شما را به جهنم نزدیک بسازد جز آن اموری که شما را از آن نهی کرده ام.

و در روایت دیگر آمده است: **«ما تركتُ شيئاً يقربكم إلى الله تعالى إلا وأمرتكم به».** ترجمه: بعد از خود هیچ چیزی را برای شما نگذاشته ام که شما را به الله تعالی نزدیک گرداند جز آنچه که شما را به آن امر کرده ام.

و از أبی ذر س روایت است که میگوید: **«تركنارسولُ الله ص وما في السَّماء طائر يطيرُ بجناحيه إلا عندنا منه عِلْم»[2].** ترجمه: ما را رسول الله ص در حالی ترک گفت [و وفات کرد]، که در آسمان هیچ پرنده ای نبود که با بال هایش پرواز کند مگر اینکه ما در مورد آنها میدانستیم.

و قول أبی ذر س بگونه مثال در عام بودن هدایت نبی ص است، زیرا زمانیکه هیچ پرنده ای در آسمان نباشد که با بال های خویش پرواز کند در حالیکه نبی ص در مورد آن علم کافی برایشان انتقال داده باشد، پس چگونه ممکن است، که مسائل مهم و حیاتی و امور دین و دنیا چیزی را بیان نکرده باشد؟ که بصورت اولی بیشترین و بزرگترین هدایت را برایشان بیان نموده است.

ثالثاً: پیروی از اصول وقایوی تا حد امکان: قبل از آنکه به علاج و دواء بپردازیم، لازم است تا انسان بمنظور حفظ سلامت از ضرر و مرض، اسباب و امور وقایه را رعایت نماید، زیرا دواء و علاج هنگامی مفید واقع میشود که اسباب انشعاب مریضی و میکروبی شدن و حاد ساختن آن توقف داده شود، و انتی بیوتیک ها تا زمانی تأثیر گذار نخواهد

---

[1] السلسلة الصحيحة: 2866.

[2] صحيح موارد الظمآن: 62.

بود تا آنکه روزانه مقداری به جراثیم و میکروب ها رسانیده نشود، تا میزان مقاومت حجرات مورد حمله آفت یا آسیب را پائین بیآورد، همین طور عقل نیز تا زمانیکه ضوابط حق برآن نرسد از آن استفاده درست شده نمیتواند، در حالیکه در معرض جراثیم و آفت های بزرگ فکری خطاء و اباطل قرار داشته باشد، پس خود تصور کنید که این آفت های بزرگ فکری خطاء وباطل بر بالای افکار و اندیشه های شخص، و اخلاق و رفتار و اعتقاداتش چه تأثیری جز شر و بدی داشته میتواند، بلکه در آنزمان گفته میتوانیم ، حجم غیر عادی بودن و تورمات میکروبی و خبیثه در وجود و دماغ شخص آنقدر پیشرفت کرده است که علاج آن بدون هیچگونه زحتمی ناممکن خواهد بود، و سخن گفتن برای شخص درین زمان از اندیشه ها و ثقافت، فکر و اعتقاد و منهج و اخلاق دیگران هیچ قیمت و ارزشی نمی داشته باشند، و التفاتی به آن نمی کند.

امروزه مردم در تشویش از مریضی ایدز قرار دارند، و حق شان است که درین تشویش باشند .. در حالیکه بسیاری ازیشان هیچگونه اهتمامی در وقایه از مصاب شدن به ایدز فکری ندارند؛ در حالیکه این مرض معافیت و مقاومت ایشانرا در برابر هرگونه افکار خطاء و باطل حفظ میکند، و میبینیم که این مرض گاهی از از عقب، و گاهی از مقابل مهار میگردد اما هرگز مانع سرایت آن از راست و چپ شده نمیتوانند، و از هر جانبی که مانع آن شوند از راه دیگر حمله میکند و از هر راهی که بخواهد از مقابل شدن با او خود داری کند از جانب دیگر خود را با او مواجه میسازد، و بدون هیچگونه معافیت و مقاومتی به او سرایت میکند، هرگونه فکر و اندیشه و آئدیولوژی که به او سرایت و اصبات کند آنگاه وجودش آماده پذیرش آن خواهد بود، و برای برای رشد و انکشاف آن فکر و قلبش خود را هموار خواهد ساخت، و برعلاوه پذیرش و انکشاف آن وجودش یکنوع تمایل و حس قناعت و رضایت را برایش پروش میدهد، تا جائیکه میان صالح و طالح و خیر و شر، دشمن و دوست، هیچگونه تمیز و تفکیک نمیتواند، زیرا از یک جهت معافیت فکری اش را از دست داده است و از جهت دیگر هیچ گونه اسباب مبارزه و مقاومت (انتی بیوتیک) در وجودش وجود ندارد ... و به الله حق سوگند که این نوع

ایدز فکری برای انسان به مراتب شدیدتر و خطرناک تر و زیان بارتر از مصاب شدنش به ایدز عضوی است!

از همین جهت اسلام همراه با قاعده بزرگ ذهینی و وقایوی «**سد ذرائع**» آمده است، که از هر آنچیزی که شر و مضر است و یا آنکه در حکم خطر و منع قرار دارد، و شر و بدی میباشد ... آنرا قبل از ظهور و انتشارش در وجود انسان مانع شود، و دستور به ازبین بردن آن ماده مفسده و وسائل رسیدن به آنرا قبل از استعمال آن بدهد، و این قاعده به وسائل و مسائل به اعتبار آثار و نتائج آن می بیند، نه تنها به اعتبار اباحیت و عدم اباحیت آن، بدون آنکه به آثار و عواقب آن دیده شود، و برابر است که مسائل و امور حق و درست باشد یا باطل و خطاء!

از همین جهت اسلام هرگز نمی گوید که شر و بدی ها باید یکباری بتجربه گرفته شود، و راهها و دروازه های شر باز گذاشته شود، اجازه داده شود تا شر و فساد مطلقاً آزاد باشد ... قوانینی برای مشروع گردانیدن آن وضع کنید، و برای زینت دادن و زیبا جلوه دان آن دعوت گرانی را استخدام کنید ... سپس اگر یکی از شما در این شر و فساد واقع شد آنرا مجازات کنید، ...آفرین به این هوشیاری شما!! اسلام هرگز چنین چیزی را از ابتداء اجازه نمی دهد، و به کوچکترین آن راضی نمی گردد، بلکه شر و اسباب آنرا یکجا منع میکند و ازبین میبرد، و طروق خیر و اسباب آنرا برای مردم مهیا میسازد...بعداز آن اگر کسی بسوی شر رفت آنگاه برای فروکش کردن خصلت سرکشانه اش او را مورد تعقیب و مجازات قرار میدهد.

ما مپیرسیم برای چه تند باد ها و طوفان های بزرگ لوث و ناپاکی را برپا کرده اید، که این تند باد ها با خود کثافات و دود سیاهی، شرگ و گمراهی، فحشاء و فساد ... را با خود حمل میکند؟ سپس میگویند برشماست تا هر منفذ و سوراخ های کلکین و دروازه خویش ببندد، تا آنکه ازین تند باد لوث و ناپاکی های این تند باد سیاه و سمی داخل خانه هایتان نشود! در حالیکه پیوسته شیاطین جن و انس را با زهر های گونانگون موجود در وجودشان، از کفر و شرک، و الحاد و فسق و شهوتگری های جنسی ... به نزد ما و خانه های ما از طریق صدها شبکه های تلویزیونی ...و کیبل و انترنت میفرستند، و بخاطر رزع آن در فکار و قلب

های مردم منفذ ها و سوراخ های بزرگی در، در و دیوار خانه های ما ایجاد کرده اند، و این فساد و شر به مراتب بدتر و شرتر از دود و خاک و کثافتی است که در تند باد ها داخل خانه های ما میشود.

الله لأ میفرماید: [وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً]،الإسراء/32.

ترجمه: و به زنا نزدیک نشود، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

درینجا الله لأ نگفته است که شما زنا نکنید، بلکه گفته است: [وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى]، به زنا نزیک نشود، یعنی بطرف اسبابی که سبب زنا میشود و آن وسائل که شما را به انجام زنا وا میدارد و نزیک میسازد نروید، و این اسباب و وسائل را به مانند؛ انجام زنا حرام و ممنوع قرار داده است، زیرا این اسباب باعث و سبب زنا میشود.

و میفرماید: [وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً]، الإسراء/36. ترجمه: و از آنچه به آن علم نداری پیروی نکن، بدون شک گوش چشم و دل، هریک از اینها از آن باز خواست خواهند شد و مسؤول خواهند بود.

پس گوش، و چشم، و قلب هریک وسائل پذیرش و دریافت و فهمیدن [یا تقلي] است، که معانی و مفاهم ، و افکار و اصول و مبادئ و اندیشه ها را از مراجع برخاست و نشأت آنها وصول و دریافت میکند؛ پس انسان مسؤول و حساب دهنده آن میباشد، که آیا عنان و جلو خویش را در دریافت و پذیرش این اصول و مبادئ و قیم شریر و باطل آزاد گذاشته است ... ویا اینکه خویشتن را از همه آنها محفوظ داشته و جهت یک راه و منهج، و اصول و مبادئ و قیم حق و خیر را در پیش گرفته است!

و نبی ص میفرماید: «كلُّكم راعٍ، وكلُّكم مسؤولٌ عن رعيته»[1]. ترجمه: هریک از شما چوپان (شبان) هستید، و هریک از شما مسؤول از رعیت خویش است.

پس کسیکه هیچ فردی جز خودش تحت رعیت خویش نداشت، آنگاه مسؤول و راعی خودش و جسم، و جوارح و اعضایش میباشد، که آیا آنها را در اطاعت از الله و در آنچه الله به آن راضی و خشنود میگردد نگهمدارد و حفظ میکند و یا عنان آنرا آزاد میگذارد تا در سرکشی و

---

1. متفق علیه.

عصیان از اوامر و نواهی الله غرق گردد، و در عذاب و هلاکت گرفتار شود، همانطوریکه در حدیث میآید: **«لا تزولُ قدما عبدٍ يومَ القيامة حتى يُسأل عن عُمُرهِ فيما أفناه، و عن علمه فيم فعل، و عن ماله من أين اكتسبهُ و فيم أنفقه، وعن جسمه فيما أبلاه»[1].**
ترجمه: بنده گان در روز قیامت تا هنگامی باقی خواهند ماند [داخل جنت و جهنم کرده نمیشوند] تا آنکه در مورد عمرش از او پرسیده نشود که در چه راهی آنرا گذارنده است، و از علم اش که چه اندازه به آن عمل کرده است، و از مالش که از کجا بدست آورده و در کجا آنرا صرف نموده است، و از جسم اش که با چه امور و چیزهای آنرا مواجه گردانیده است.

و از جابر روایت است که عمر بن خطاب روزی با نسخه ای از تورات نزد نبی ص آمد، و گفت: **«يا رسولَ الله! هذه نسخة من التوراة، فسكت، فجعل يقرأ ووجه النبِّي ﷺ يتغير، فقال أبو بكر:ثكلتك الثواكل! ما ترى ما بوجه رسول الله ص؟[2] فنظر عمر إلى وجهِ رسولِ الله ص ، فقال: أعوذُ بالله من غضب اللهِ وغضبِ رسولِه، رضينا بالله رباً، وبالإسلامِ ديناً، وبمحمدٍ نبياً. فقال رسولُ الله ص: والذي نفسُ محمدٍ بيده، لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواءِ السَّبيل، ولو كان حيَّاً وأدركَ نبوتي لاتِّبَعني»[3].** ترجمه: یا رسول الله ! این نسخه ای از تورات است، نبی ص سکوت کرد، و عمر آن نسخه را به خواندن گرفت، آنگاه رنگ چهره نبی ص تغیر کرد، ابوبکر گفت: ای عمر بر تو زنان ماتم گیرنده بگیریند! آیا قهر و غضب که در صورت نبی ص ظاهر است نمی بینی؟! چون عمر به صورت نبی ص نگاه کرد، گفت: به الله پناه میبرم از غضب الله و رسولش، همانا ما به ربوبیت الله و دین اسلام، و نبوت محمد ص راضی و خنشنود هستم، آنگاه نبی ص گفت: به آن ذاتیکه

[1] رواه الترمذي، وقال الألباني حديث صحيح، صحيح الجامع:7300.

[2] . یعنی: از شدت غضب؛ زیرا آن اموریکه به عقیده و توحید، و وصول و پیروی از یک منهج تعلق میگیرد، و یا به اموری که باید از دین اخذ شود...و یا از احکام، وقیم، مبادئ و اساسات آن پذیرفته شود، لازماً باید از جانب الله و رسولش باشد تا آنکه توحید به شکل درست آن تحقق پیدا کند، و اگر چنین کاری از مصادر غیر آن صورت گیرد آنگاه چنین اخذ بدون شک که شرک و تندید (محکومیت) خواهد بود.

[3] رواه الدارمي، مشكاة المصابيح: 194، وانظر صحيح الجامع الصغير: 5308.

زندگی و مرگ محمد بدست اوست سوگند میخورم اگر همین حالا موسی × نزد شما بیآید و شما او را پیروی کنید و مرا ترک گوید، از هدایت و راه راست گمراه شده اید، و اگر موسی زنده میبود و نبوت مرا در می یافت به یقین که از من پیروی میکرد.

و دلیل عکس العمل شدید و غضب رسول الله ص برین عمل عمر، بدان خاطر بود که این مسأله به مصدر و مرجع ای تعلق داشت که عقیده، و مفاهیم و مبادئ و ارزشها و قوانین و احکامات ....از آن اخذ و دریافت میگردید، که ازین جهت این مسأله به عقیده و توحید ارتباط کامل دارد؛ و ازهمین لحاظ نبی ص قهر شد تا آنکه عمر مجبور گردید تا عقد و پیمان و عهد خویش را از نو با دین اسلام و شریعت محمد ص تجدید کند، یعنی بگوید: **«أعوذُ بالله من غضب اللهِ وغضبِ رسولِه، رضينا بالله رباً، وبالإسلامِ ديناً، وبمحمدٍ ص نبياً».**

بناً زمانیکه نبی ص در برابر پذیرفتن یک عقیده و حکم از شریعت موسی ×، در مقابل ترک شریعت محمد ص و یا اخذ بعضی امور از شریعت نازل شده بر موسی ×، و ترک بعضی امور از شریعت محمد ص چنین عکس العملی از خود نشان داد....پس انصراف و ترک همه شریعت محمد ص و آنچه بر او نازل شده است در برابر اصول و ارزشها و مبادئ باطل و منحرف شرکی؛ نشنلیزم، و کمونیزم، ویا دیموکراسی و لیبرالیزم و سیکولاریزم وغیره ادیان باطل و شعارهای زهری و سمی آنها که افکار و عقاید را بسوی مفاهیم باطل شرک و الحاد میکشاند؛ چگونه خواهد بود! بدون شک که آنگاه اگر کسی چنین کند هیچ بهره از اسلام ندارند، هرچند خود و یا کشور هایشان را مسلمان و اسلامی بنامند، و یا اینکه با زبان هزاران مرتبه بگویند ما مسلمانیم ، ما مسلمانیم!

همچنان از جابر روایت است، که عمر نزد نبی ص آمد و گفت: **«إنا نسمع أحاديثَ من يهود تعجبنا، أفترى أن نكتب بعضها؟ فقال:أمتهَوِّكُون أنتم كما تهوَّكَت اليهود والنصارى؟! لقد جئتكم بها بيضاءَ نقيَّةً، ولو كان موسى حيَّاً ما وسعه إلا اتّباعي»[1].** ترجمه: ما سخنان یهودیان را میشنویم که خوش مان می

---

[1] رواه أحمد وغيره، مشكاة المصابيح:177. قال عنه الشيخ ناصر: حديث حسن. وقوله " أمتهوكون أنتم "؛ أي أمحتارون ومترددون أنتم في دينكم، فلا تعرفون الحق من الباطل، كما كان اليهود والنصارى محتارين في دينهم؟!

آید، آیا ما را اجازه میدهی که بعضی از آنها را بنویسیم، نبی ص گفت: آیا شما نیز به مانند یهود و نصاری در دینان سرگران و متحیر مشکوک هستند؟ همانگونه ای که آنان متحیر بودند و دین خویش را ناقص و ناتکمیل میدانیستند؟! در حالیکه من به شما دین سفید و پاک و روشن را آورده ام، که اگر موسی نیز زنده میبود، جز پیروی از من هیچ راهی نداشت.

از همین جهت اسلام بمنظور خنثی کردن و ازبین بردن نطفه ای هر شر و گمراهی قبل از رسیدن آن به شخص و داخل شدن آن به قلب و فکر او ، مؤمنین را از نشستن و بودن در مجالس شرک و کفر و اهل بدعت و هواء نهی کرده است، همانطوریکه الله لأ میفرماید: [**وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**]،الأنعام/68. ترجمه: و هرگاه کسانی را که دیدی در آیات ما (از روی عناد و مسخره) به بحث و گفتگو می پردازند، از آنان روی بگردان، تا به سخن دیگر بپردازند، و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس هرگز بعد از یاد آوردن با گروه ظالمان منشین.

و میفرماید: [**وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً**]،النساء140. ترجمه: و مسلماً (الله) در قرآن (این حکم) را بر شما نازل کرده که چون شنیدید (افرادی) آیات الله را انکار می کنند، و آن را به ریشخند و مسخره می گیرند با آنا ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند، (و اگر با آنان بنشینید) درین صورت قطعاً شما (نیز) هم مانند آنها خواهید بود، همانا الله همه ی منافقان و کافران را در جهنم گرد میآورد.

درین آیت منافقان کسانی هستند که درین مجالس نشته و به کفر و استهزاء به آیات الله از خود رضایت نشان میدهند، بدون آنکه از آن انکار کند و یا برایشان اعتراض گیرد و ازین عمل شان نفرت خود را بیان کند، و کافران کسانی هستند که مستقیماً و مباشراً به استهزاء و کفر به آیات الله تعالی میپردازند.

و در حديث از نبی ص روايت است كه ميگويد: **«من وقّرَ صاحب بدعة فقد أعانَ على هدمِ الإسلام»[1].** ترجمه: کسيکه صاحب بدعت را احترام کند و گرامی دارد، همانا در ازبين بردن و ويرانی اسلام کمک نموده است.

و ميفرمايد: **«مثلُ الجليس الصالِح والجليسِ السوء؛ كحامِل المسك ونافخِ الكير؛ فحامل المسك إمَّا أن يُحذِيَكَ، وإما أن تُبتاعَ منه، وإما أن تجدَ منه ريحاً طيبةً، ونافخُ الكيرِ؛ إما أن يُحرِقَ ثيابكَ، وإما أن تجدَ ريحاً خبيثةً»[2].** ترجمه: مثال رفيق و هم صحبت خوب و بد مانند كسی است كه مشك را حمل نمايد و يا كوره آتش را بدمد، كسی كه مشك را حمل می‌كند يا مقداری از آن را به شما هديه می‌دهد، يا از او خريداری می‌نماييد، يا از بوی خوش آن بهره مند می‌شويد، امّا كسی كه كوره آتش را می‌دمد يا لباس شما را می‌سوزاند، يا بوی بد آن شما را اذيت می‌كند.

و از ابن مسعود روايت است كه ميگويد: «من أحب أن يُكرِم دينَه فليعتزل مجالسة أصحاب الأهواء فإن مجالستهم ألصق من الجرَب». ترجمه: هرکسيکه دوست دارد تا دين خويش را گرامی دارد پس بايد از نشتن در مجالس و مصاحبت أهل هواء و بدعت دوری کند، زيرا نشتن و مجالست با آنان چسپناک تر از لکه های سياه در لباس سفيد است[3].

و از حسن بصری روايت است كه ميگويد: «لا تُجالِس صاحب بدعة فإنه يمرض قلبك». ترجمه: با صاحب بدعت نشست و برخاست نداشته باش زيرا قلب ترا مريض ميسازد.

و سفيان ثوری ميگويد: **«من جالس صاحب بدعة لم يسلم من إحدى ثلاث: إما أن يكون فتنة لغيره، وإما أن يقع في قلبه شيء فيزل به فيدخله الله النار، وإما ان يقول والله ما أبالي ما تكلموا وإني واثق بنفسي، فمن أمن الله على دينه طرفة عين سلبه أيَّاه».** ترجمه: کسيکه با صاحب بدعت می نشيند از سه چيز

1 مشكاة المصابيح: 187. قال الشيخ ناصر في التخريج: قد يرتقي الحديث بمجموع طرقه إلى درجة الحسن.

2 . متفق عليه.

3 . الجرَب: اعراب در عرف جرب لکه های سياه در لباس سفيد را ميگويند، طوريکه «الجرباء» آسمان را ميگويند: بدليل آنکه ستاره گان در آسمان سياه و تاريک خال خال ميدرخشند/مجمل اللغة لابن فارس. مترجم.

در امان نمی ماند: یا سبب فتنه بر غیر از خودش میشود، و یا اینکه در قلبش چیزی واقع میگردد که بسبب آن الله او را داخل آتش جهنم میگرداند، و یا اینکه میگوید: به الله سوگند که آنان هرچه بگویند به آن اهتمام نمی کنیم و بالای من اثر نمی گذارد و من شخص ثابت و مطمئن برخویشتن هستم، آنگاه اگر الله خواست حفظ اش میکند در غیر آن بسبب این تکبر اش الله در یک چشم برهم زدن همه چیز را از علم و فهم ای که در دین به او داده است از او برمیدارد و نابود میسازد (و او هلاک میگردد).

و اوزاعي میگوید: «لا تمكّنوا صاحب بدعة من جدل فيورث قلوبكم من فتنتة وارتياباً». ترجمه: تا حد ممکن با صاحب بدعت سروکار نداشته باشید، و با او به گفتگو و مباحثه نپردازید، زیرا قلب های شما فتنه ها و شبهات آنان را به میراث خواهد برد.

و ضحاک میگوید: «رأيت عمر بن عبد العزيز يسجن القصاص ومن يجلس إليهم». ترجمه: عمر بن عبدالعزیز را دیدیم که قصه گویان[1] و کسانیکه با آنان نشسته بودند همه را زندانی ساخت.

و از مجاهد روایت است که میگوید: «دخل قاصٌّ فجلس قريباً من ابن عمر فقال له قم فأبى أن يقوم فأرسل إليه شرطياً فأقامه».[2]. ترجمه: یکی از قصه گویان و مناقشه گران داخل مجلس ابن عمر شد و نزدیک وی نشست، ابن عمر برایش گفت: برخیز، قبول نکرد و از جایش برنخاست، پولیس را خواست و وی را از آنجا بزور برخیزاند.

وغیره نصوص و آثار که از مجالست و مصاحبت با أهل بدعت و هواء منع و نهی نموده است، اما اکثریت مردم نشستن در چنین مجالس را بهتر میدانند و آنرا بخاطر کسب معلومات و اطلاع از حوادث دوست میدارند، و بدلیل همین زعم و گمان خطاء و باطل خویش در مجالس اهل بدعت و احداث مینشینند، و چنین مجالس را تنظیم میکنند ... آنگاست

---

[1] . القصاص، جمع قصة. و القاص: به کسی گفته میشود که زیاد قصه میگوید و حرف میزند و جر و بحث میکند تا جائیکه الفاظ و معانی یک موضوع را به بحث میگیرد و بالای آن صحبت میکند و به مناقشه میپردازد، و در باطل وقت خویش را سپری میکند و از الله غافل میباشد و عمل نمی کند، طوریکه در حدیث میآید: «إن بني اسرائيل لما قصوا هلكوا»، یعنی: هنگامیکه بنی اسرائیل به قصه گفتن و حکایت کردن [ازینجا و آنجا شروع کردن و عمل به دین را ترک گفتند و از الله غافل شدند] هلاک گردیدند./النهاية . مترجم.

[2] این اقوال همه از کتاب «البدع والنهي عنها»، از محمد بن وضاح القرطبي، روایت شده است.

خود را با آلوده گی های آنان ملوث میسازند، بلکه خود را میسوزانند و به آتش می اندازند، خاصتاً درین زمان که رجوع کردن به عقب، و رهائی از فتنه ها و شبهات و خواهشات که شخص به آن آلوده میشود خیلی صعب و مشکل (بلکه ناممکن) شده است.

و ازین اشخاص بعضی ها به علم کلام رو آورده اند ... که خود را هم فریب داده ، و عقیده خویش را ضایع گردانیده اند، و مردم را هم به فریب و شبهات مواجه ساخته است، علیرغم آنکه دین را همچنان تخریب نموده اند، و در انجام این کار برای خود خیلی جرأت داده اند و از ادب و اخلاق بیرون رفته اند، طوریکه محمد بن عمر الرازي که از بزرگان و نخبه گان کلامیه بود در کتابش اقسام اللذات میگوید:

وأرواحُنا في وحشةٍ من جسُومِنَا وحـاصِـلُ دُنيانـا أذَى ووبــال

ولم نَسْتَفِدْ من بحثنـا طولَ عُمْرِنا سِوى أن جمعنا فيه: قِيلَ وقالوا

[روح ما در خوف و هراس بدن ما بوده وحاصل دنیا ما نیز جز رنج و عذاب چیزی دیگری نیست]

[در طول عمرخود از تحقیق و بررسی ومباحثه هیچ فائده حاصل نکردیم جز اندوختن قیل وقال]

و هرگاه به مناهج کلامیان و شیوه های فلسفیان دقت کنیم، آخر کار، همه ایشان به سرگردانی و پیشمانی های عجیب و غریبی گرفتار شده اند، و در سردرگمی و پیچیده گی های گوناگونی قرار گرفته اند و هدایت را نشناخته اند، در حالیکه نزدیک ترین راه و منهج برای دریافت حقایق و هدایت قرآن میباشد.

همینطور شیخ أبو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی، که با فلاسفه و متکلمین زیادی نشست و برخاست داشته است هیچ چیزی جز سرگردانی و پشیمانی ازیشان ندیده است، قسمیکه میگوید**:**

لعمري لقد طفت المعاهد كلها وسيرت طَرْفِي بين تلكَ المعالِمِ

فلم أرَ إلاَ واضِعاً كفَّ حائرٍ على ذَقَنٍ أو قارعاً سِنَّ نادِمِ

[به جانم سوگند تمام مراكز فلسفى را سرزدم و به تمام آثار فلسفى نگاهى انداختم]
[جز انسانهاى سرگردانى را نيآفتم كه دست به زير زنخ نشسته ويا از قهر دندانهاى پشيمانى بهم ميسايند]

و همنيطور از ابوالمعالى الجوينى (امام حرمين) روايت است كه ميگويد: اى دوستان من، خود را به كلام مشغول نسازيد، اگر بدانيد كه آشنائى من با كلام مرا به كجا كشانيده است هرگز به آن رو نمى آوريد، و در هنگام مرگ اش گفت: من در بحرى بسيار عميقى فرو رفتم، مسلمانان و علوم آنانرا رها كردم ، و در اشتغال به چيزى داخل شدم كه مردم مرا از رفتن بسوى آن منع ميكردند، و اگر حالا رحمت الله مرا در نيآبد، پس واى بر ابن جوينى، و حالا من بر عقيده مادرم ميميرم، و يا گفت: بر عقيده پير زن نيشاپور ميميرم!

و همينطور شمس الدين خسرو شاهى براى يكى از علماء و اهل فضل زمانش گفت: به چه چيزى معتقد هستى؟ گفت: آنچه كه ساير مسلمانان به آن معتقد هستند، گفت: آيا به آنچه كه ميگوئى شرح صدر شده اى؟ يعنى متقين و مطمئن ميباشى؟ گفت: بلى، گفت: الله را بسبب اين نعمت شكر گذار باش، اما من به الله سوگند كه نمى دانم كه به چه چيزى عقيده دارم ، و به الله سوگند كه نميدانم به چه معتقدم، سپس گريه كرد تا آنكه ريشش كاملاً تَر شد!

و محمد بن سالم بن واصل الحموى ميگويد: من شبانه به بستر خوابم دراز ميكشم، و با لحاف چهره ام را ميپوشانم، سپس استدلال ها و مباحثات كلامى فلان و فلان را نزد خويش مجسم ميسازم، در حاليكه صبح ميشود اما من هيچ يک از آن آراء را ترجيح نمى داده باشم !!

و همچنان غزالى رحمه الله هنگاميكه از اشتغال به علم كلام و فلسفه در سردرگمى و سرگردانى و حيرت قرار گرفت و اين را دانست كه اشتغال به كلام هيچ چيزى را برايش ثابت نمى سازد، آنگاه دوباره به احاديث رسول الله ص رجوع كرد، و در حالى مرد كه صحيح بخارى در سينه اش بود [[1]].

[1] تهذيب شرح العقيدة الطحاوية، ص128.

و از همین جاست که خطأ و خطر و بطلان پیروی و تعقیب، شعارها و درخواست های که گاه و بیگاه در معرض آن قرار میگیرم و از آن متأثر میشویم معلوم میگردد، واز آنجمله سخن گفتن در مورد ضرورت باز کردن دروازه های فرهنگ، و دین و عقاید و نظام و اخلاق ...یک ملت و مردم بسوی فرهنگ ملت و مردم دیگر....تحت عنوان تبادل فرهنگ ها....است، که ظاهر آنرا برای مردم، دریافت و شناخت و آگاهی از دستآورد ها و اندوخته ها یکدیگر میخوانند...در حالیکه باطن و درون آن کاملاً مملو و پُر از زهر و مسمویات است، که شبهات و خواهشات و انحرافات و افکار و اندیشه های باطل را مزیداً داخل عقیده صاف و ذلال مسلمانان و مؤحدین میگردانند، تا آنان را از دین حق شان باز داشته باشند!

اما بسبب همین فرهنگ ها زندگی انسانها و ملت ها در مدار های خیر و شر قرار دارد ، که بهترین و خیرترین این فرهنگ ها فرهنگ اسلامی است و در پیشاپیش سائر فرهنگ ها قرار دارد، و این پیشی گرفتن اش از بیانش و دعوتش و منابع و مصادر اش و استدلال اش ظاهر میباشد، اما بدترین و شرترین این فرهنگ ها باید از منظرگاه اسلام دیده شود نه غیر آن، زیرا اسلام بدی ها، و خطاء های سایر فرهنگ ها را بصورت مختصر و بهترین وجه آن بیان داشته است، تا آنکه انسان در مقابل دروازه آن قرار نگیرد و از آن در دنیا و آخرت زیان نبیند، همانطوریکه الله لأ میفرماید: [**وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ**]،الأنعام/55. ترجمه: و این چنین آیات خویش را به تفصیل بیان می کنیم تا راه مجرمان (گناهکاران) آشکار گردد.

پس راه مجرمان را با تفقه در قرآن و آیات آن جستجو کرده و در میآبیم، زیرا قرآن به تفصیل و با بهترین شیوه و منهج ... راه مجرمان را برای ما بیان کرده است.

اما شناخت راه و منهج مجرمان از طریق خود مجرمان ، و مطالعه فرهنگ و مراجع شان دور از هدایت قرآن و توجیهات سنت نبوی شریف میباشد، زیرا این راه مشکل و درازی است، و شخص را به ترس و هراس و سردرگمی و گمراهی و سرگردانی و انعطافات خطرناک و مهلکی مواجه میسازد...و آن تعداد اندکی که ازمیان این نبرد و جنگ

فکری با آبله ها و زخم های میکروبی شده ای فکر و قلبش بیرون میشود علاج و صحت یابی اش خیلی مشکل بلکه نا ممکن خواهد بود!

ثالثاً: توحید ویگانه سازی مصادر تَلقّي [أخذ و دریافت]: امت باید در توحید مصادر اخذ و دریافت عقاید و اصول و اساسات و ارزشهای خویش نهایت تلاش خویش را بخرج دهند، و از بیان و شرح آن کاملاً و دقیقاً مراقبت و نظارت داشته باشند، تا آنکه شیطان انس و جن مجال آنرا نیآبند که در داخل آن نفوذ و رخنه کنند، و سبب متفرق شدن صفوف واحد مسلمانان گردند.

دشمن با تمام طیف هایش و شعارات و بیرق های که بلند کرده است نهایت کوشش و تلاش خویش را بخرج میدهد تا ملت های مسلمان را از مصادر و مناهج شان منحرف گردانند، از همین جهت ایشانرا میبینیم که به میلیارد ها میلیارد پول های خویش بالای رسانه ها، و وسائل نشر و پخش سرمایه گذاری کرده اند و آنها را در انحصار خود در آورده اند، تا از طریق آن افکار و اندیشه ها، و تصاویر و بیانات و برنامه های سمی و زهری خویش را داخل وجود این امت گردانند، و ازین همه جز به استثمار کشیدن و در اختیار در آوردن هدایت و جهت دهی مردمان به هرسوی که خود بخواند هدفی و مقصود دیگری ندارند، همانطوریکه، فرعون سرکش و طاغی چنین اراده داشت: [**قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ**]،غافر/29. ترجمه: فرعون گفت: شما را جز به راهی که (مصلحت) می بینم، (سفارش نمی کنیم) و شما را بجز به راه صحیح (و رشد) هدایت نمی کنیم.

بناً ایشان میخواهند ملتهای خودشان و سایر ملل چیزی را ببینند که برای آنها نشان میدهند، نه سایر راههای را که غیر ازیشان، به آن ارشاد و دعوت میکنند.

و اگر در سعی و تلاش خویش در جهت نیل به این هدف شان نائل شده نتوانستند و ناکام ماندند، بدون معطلی لحظه ای علیه ملت های پاک و مؤحد اعلان جنگ میکنند، و شهرهای ایشان را بتصرف در میآورند، تحت عنوان اینکه مسلمانان میخواهند راه و روش و طریقه زندگی موجود شما را .که در الحاد و کفر است . ازبین ببرند، و ارزشهای فرهنگی و تاریخی و اخلاقی شما را ازهم بپاشانند؛ همانطوریکه فرعون طاغی قبلاً این را گفته بود: [**وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى**

وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ]،غافر/26.

ترجمه: و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم، و او رب خویش را بخواند (تا نجات اش بدهد – اگر نجات داده میتواند)، بی گمان من میترسم که دین شما را دگرگون کند و یا بر بالای این زمین فساد بر انگیزد.

و الله لا میفرماید: **[قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى]**،طه/ 63.

ترجمه: گفتند: مسلماً این دو (نفر) جادو گرند، می خواهند با جادوشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند، و آیین و روش (راه و رسم و ارزشهای) برتر شما را ازبین ببرند.

بناً بسبب ترسی که از راه و روش و منهج و دلایل روشن، حق دارند ... حتی لحظه ای حاضر نمیشوند تا از الهه و معبودان باطل شان رو گردانند، همانطوریکه لحظه ای برای اعلان حرب علیه مسلمانان هنگامیکه به آن نیاز پیدا نمایند تأخیر نمی کنند، طوریکه الله **لا** میفرماید: **[وَلاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ]**،البقرة/217**.**

ترجمه: و پیوسته با شما می جنگند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دینتان بر گردانند، و هرکس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، پس آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و نابود شده است، و آنان اهل آتش جهنم اند، و برای همیش جاویدان در آن خواهند بود.

و هنگامیکه جاهلان .با بکار بردن نفوذ و نفوس و قوت خویش. مصادر و مراجع جاهلی شان را آشکار ساختند و به آن افتخار کردند، و با هرگونه موانع آن با استعمال شیوه های باطل و گناه، به قتال و جنگ پرداختند، و آن عقاید باطل و پوچ خویش را بالای ملت ها با قهر و فشار ویا مکر و حیله میخواهند بقبولانند ... پس بطریق اولی برای اهل حق لازم است تا عقاید، و مراجع و مصادر پاک و ذلال خویش را بیشتر ظاهر سازند، و به

آن مباهات و افتخار کنند، و بخاطر آن به قتال و جنگ بپردازند ...! پس در حالت کدام یک از آن دو فرقه و گروه به حق نزدیک است و شایسته افتخار و مباهات و آشکار ساختن عقائد و اصول و ارزشهای خویش میباشد؟! آنکه منهج و راه اش به الله و رسول او **ص** منتهی میگردد ... و یا آنکه منهج، اصول و اعتقادش به طواغیت و شیطاطین و خواهشات و انحرافات...؟ حقیقتاً که این دو باهم مساوی نیستند؛ [**وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**]،الأنعام/81.

ترجمه: و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده اید، بترسیم؟! در حالیکه شما نمی ترسید از آنکه چیزی را شریک الله قرار داده اید که الله هیچ گونه دلیلی در باره آن بر شما نازل نکرده است، پس اگر می دانید کدام یک ازین دو گروه به أیمنی شایسته تر اند؟!

رابعاً: تحدید وتثبیت منهج : بعد از آنکه این موارد را بعنوان مقدمه توضیح دادیم، اکنون . به إذن الله . به توضیح و بیان آن منهج حق میپردازیم، که اتباع و پیروی و رجوع به آن، و اکتفاء و اختصار به آن در مقابل غیر آن واجب و لازم میباشد، و آن منهج که سلامت و نجات بنده گان در دنیا و آخرت لابد به آن وابسته میباشد؛ و آن منهج، منهجی است که در رجوع و وقوف به کتاب و سنت با فهم سلف صالح از قرون سه گانه نخست، که خیر بودن و حق بودن شان به نصوص ثابت است محدود میباشد.

این مختصرۀ مهم و مؤجز به تفصیل و دلیل نیاز دارد:

اما دلیل وجوب رجوع به قرآن کریم : به کثرت موجود میباشد که درینجا مختصراً به بعضی ازین نصوص استناد میکنیم: الله **لأ** میفرماید: [**ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**]، البقرة/2. ترجمه: این کتابی است که هیچ شک و شبه ای در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزکاران است.

و میفرماید: [**قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِكَ يُنَادَوْنَ مِن**

مَّكَانٍ بَعِيدٍ]، فصلت/44. ترجمه: بگو: این (قرآن) برای کسانی که ایمان آوردند، هدایت و شِفاست، و کسانیکه ایمان نمی آورند در کوشهایشان سنگینی است، و آن (قرآن) برایشان (مایه) کوری است، آنان (همچون کسانی اند که گویا) از جائی دور ندا داده میشوند.

و میفرماید: **[فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى]**،طه/123. ترجمه: پس اگر از سوی من هدایتی برای شما بیآید، هرکس از هدایت من پیروی کند، پس نه گمراه می شود و نه به رنج افتد (و بدبخت شود).

و ابن عباس میگوید: **«تكفل الله لمن قرأ القرآن، وعمل بما فيه أن لا يضلّ في الدنيا ولا يَشقى في الآخرة، ثم قرأ هذه الآية»[1].** ترجمه: الله کفالت کرده است آن شخصی را که قرآن را میخواند و به آن عمل میکند، اینکه در گمراهی و ضلالت قرار نگیرد و به مشقت در روز آخر گرفتار نشود، سپس همین آیت اخیر را قرآئت کرد.

و در حدیث صحیح از نبی ص روایت است که میگوید: **«القرآن حجة لك أو عليك»**[2]. ترجمه: قرآن حجت و دلیل است برای تو، و حجت و دلیل است بر بالای تو .

و میفرماید: **«كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله، واستمسكوا به»**[3].ترجمه: در کتاب الله هدایت و نور است، پس (دستور زندگی و هدایت و منهج خویش را) از کتاب الله بگیرید، و به آن متمسک شوید.

و میفرماید: **«كتابُ الله عز وجل، هو حبلُ الله، من اتَّبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على الضَّلالة»**.[4]. ترجمه: کتاب الله لأ همان حبلُ (رسن یا ریسمان) الله است، کسیکه از آن پیروی و به آن عمل کند در راه راست و هدایت قرار دارد، و کسیکه آنرا ترک گوید (و از آن اعراض کند) در گمراهی و ضلالت میباشد.

و در روایت دیگر نبی ص میفرماید: **«كتابُ الله فيه الهدى والنور، من استمسَكَ به، وأخذ به، كان على الهُدى، ومن أخطأه**

[1] تهذيب شرح العقيدة الطحاوية، ص15.
[2] صحيح الترغيب والترهيب:189.
[3] . مسلم.
[4] .مسلم.

ضَلَّ»[1]. ترجمه: در کتاب الله (قرآن) هدایت و نور است، کسیکه به آن تمسک ورزید، و به دستورات آن عمل کرد، در هدایت قرار دارد، و آنکه تخطی (و اعراض) کرد در گمراهی میباشد.

و میفرماید**: «كتاب الله؛ هو حبل الله الممدود من السماء إلى الأرض»**[2]**.** ترجمه: کتاب الله؛ همانا حبل (رسن یا ریسمان) کشیده شده ای الله از آسمان تا زمین است.

و از عبدالله بن مسعود در تفسیر این قول الله تعالی**: [وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ]**،آل عمران/103، روایت است که میگوید:حبل الله یعنی: **قرآن.**

و از او روایت است که میگوید**: «إن هذا الصَّراط مُحتَضَر؛ تحضره الشياطين، ينادون: يا عبد الله هذا هو الطريق، هلمَّ إلى الطريق، فاعتصموا بحبل الله؛ فإن حبلَ اللهِ هو القرآن»****.**

ترجمه: این راه راهی است که شیاطین همواره در اطراف آن حضور میداشته باشند، ندا در میآورند: ای عبدالله این راه و منهج درست است، بیا و برین راه و منهج قرار بگیر؛ اما بر شما ست که به رسن و ریسمان الله متمسک شوید، و حبل (رسن و ریسمان) الله همانا قرآن است.

و دلایل وجوب اتباع و پیروی از سنت و رجوع به آن [3]:

همچنان به کثرت موجود است، که از جمله این قول الله لا است که میفرماید: **[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ]**،الحجرات/1-2.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و از الله بترسید، بی گمان الله شنوای داناست، ای کسانیکه ایمان آورده اید! صدایتان را فراتر از صدای نبی نکنید و با او با آواز بلند سخن نگویید، که مبادا در حالیکه ندانید اعمالتان نابود و باطل گردد.

---

[1].مسلم.

[2].صحيح الجامع: 4473.

[3]. سنت به هر آن قول، فعل، و تقریری گفته میشود که حکم شرعی برآن مرتب گردد، بمانند؛ وجوب،مندوب، و اباحت و حرمت و کراهیت...و بر همه اقوال و افعال و تقریرات نبی ص احکام شرعی مرتب میگردد، مگر آن اموری که از روی عادت از آن خارج میگردد، مانند؛ نشتن بر بالای حیوان، و یا در سایه درخت نشستن، و یا سینه اش را باز کردن تا شدت گرمی از آن برود، ویا شرح صدر شریف...وغیره اعمال خاصی که به شخصیت و عادت و اعمال عادی و معمول فرد تعلیق دارد، که حکم شرعی برآن مرتب نمیگردد، عليه الصلاة والسلام.

پس زمانیکه از مجرد بلند کردن صدا بر بالای صدای نبی ص ترس نابود شدن اعمال شخص میگردد .و عمل جز به کفر و شرک نابود نمیگردد. پس چگونه شخص میتواند بالای حکم و دستور و قول رسول الله ص ، حکم و قول و دستور خود را ترجیح بدهد و آنرا اولی و مقدم بر حکم نبی ص بداند ...که بدون شک اینکار اولی و مقدم بر شرک و کفر و نابودی اعمال خواهد بود، والعیاذ بالله.

همچنان الله لا میفرماید: [**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً**]، الأحزاب/36. ترجمه: وهیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد، هنگامیکه الله و رسولش کاری را حکم کند، آنکه آنها را در آن کارش اختیاری باشد، وهرکس از الله و رسولش نافرمانی کند، به راستی در گمراهی و ضلالت آشکاری گرفتار شده است.

بناً بر الله تعالی نزول و فرستادن حکم است، و بر رسول او بیان و تبلیغ و رساندن آن به مردم، و برما تسلیم بودن و التزام به آن، بدون هیچگونه تقدیم، و تعقیب، و اختیاری ... و این امر از لوازم صحت ایمان است.

اما در منهج و طریقه دیموکراسی همه چیز و هر امری به رأی دهی و اختیار و تصویب گذاشته میشود، و اراده و رغبت و میل اکثریت در آن اعتبار دارد، هرچند قضاوت الله و رسول او ص برخلاف آن چیز و مورد باشد ... و این یک شر بزرگ و عظیمی است، و بمراتب نزدیکتر به کفر و شرک است نسبت به آنکه اسلام باشد.

و الله لا میفرماید: [**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**]،آل عمران/31. ترجمه: بگو! اگر الله را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیآمرزد، و الله آمرزنده ی مهربان است.

پس به اندازه متابعت و پیروی شخص از سنت رسول الله ص میزان محبت او با الله و به اندازه محبت او با الله میزان پیروی آنشخص از سنت آشکار میگردد، یعنی هریک لازم و ملزوم دیگرش میباشند.

و الله لا میفرماید: [**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً**]،النساء/59. ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید رسول او را، و صاحبان امرتان را ، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آنرا به الله و رسولش باز گردانید، اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است.[1].

و میفرماید: [**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ**.[2].**أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**]،النور/63. ترجمه: پس کسانیکه با فرمان او مخالفت می کنند، باید بترسند ازین که فتنه ای گریبان گیر آنها شود، یا عذاب دردناکی به آنها برسد!

---

[1] .ازین آیه امور ذیل افاده میشود: وجوب اطاعت از الله و رسول او ص، و اطاعت از نبی ص عین اطاعت از الله است، و رجوع به الله و رسول به معنی رجوع به کتاب الله و سنت نبی ص بعداز وفات او ص میباشد، و همینطور سنت صحیح به مانند قرآن محفووظ میباشد همانطوریکه قرآن محفوظ است زیرا سنت در معنی و مفهوم ذکر داخل میباشد، شامل این آیت میگردد: [إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ]،الحجر/9. ترجمه: همانا ما قرآن را نازل کردیم، و قطعاً ما نگهبان آن هستیم، زیرا ممکن نخواهد بود تا الله بنده را به مراجعه به چیزی حکم کرده باشد که رسیدن به آن حکم و نائل گردیدن به آن امکان نداشته باشد و یا ذات آن شیء محفوظ و مأمون و واضح نباشد، و: قرآن و سنت به این مفهوم خویش یگناه مرجع حل جمیع منازعات میباشد، هم برای کسیکه آن را میداند و برای کسیکه آن را نمی داند، زیرا از ذات عادل و خالق کائینات الله لا بعید است تا ما را جهت جهت حل نزاع و منازعات ما به رجوع به چیزی امر کرده باشد، سپس در آن چیز قضاوت و حل آن منازعه موجود نباشد، و همچنان این امر: از لوازم و شروط صحت ایمان مؤمن میباشد، که مؤمن تا زمانیکه ایمانش درست نیست و صحت ندارد تا آنکه جمیع منازعات و دعاوی خویش را به کتاب الله و سنت رسول او ص رجوع ندهد، و با انتفاء و عدم رجعت دادن دعاوی به کتاب و سنت، مسمی و مطلق ایمان از شخص انتفاء پیدا میکند.

[2] .فتنه، یعنی: شرک، همانطوریکه امام أحمد میگوید: به مصحف نگاه کردم و اطاعت رسول الله ص را در 33 مورد یافتم، سپس این آیت را تلاوت کردم: [فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ]، و آنرا چندین به تکراراً خواندم، و با خود گفتم:مراد از فتنه چیست؟ سپس گفتم جز شرک بوده نمی تواند، زیرا شاید قرآن و سنت بعضی از اقوال و اعمال (و آرزو هایش را) مردود بداند، و بسبب آن در قلب اش کجی و زیغ پیدا شود و هلاک اش گرداند.
و برایش گفته شد: قومی است که بسوی حدیث دعوت میشوند، اما آنان بسوی رأی سفیان میروند! گفت: تعجب میکنم از قومی که حدیث را میشنوند و اسناد و صحت آنرا میدانند، اما بازهم بسوی رأی سفیان و غیر آن میروند، در حالیکه الله تعالی میفرماید :[فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ]، و آیا میدانی که فتنه چیست؟
فتنه یعنی کفر ، همانطوریکه الله لا میفرماید: [وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ]،البقرة:217، ترجمه: و فتنه بزرگتر از قتل است، حالانکه آنان بسوی حدیث رسول الله ص دعوت میشوند، و هواء و خواهشات شان آنها را بسوی رأی و نظریات سفیان میکشاند.ا.ه.

و میفرماید: [**فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً**]،النساء/65. ترجمه: اما نه ! و به رب تو سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گیری های خود به داوری و قضاوت نطلبند و سپس تنگی ای در دل های خویش نسبت به این قضاوت نداشته و کاملاً تسلیم (حکم و فیصله تو) باشند. [1].

و میفرماید: [**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ**]،ترجمه: این بدان خاطر است که آنها با الله و رسولش مخالفت کردند؛ یعنی: با الله و رسول او ص به مخالفت پرداختند، و ماده شِق، بمعنی مخالف و مغایرت میباشد، و برعکس مخالفت و شِق ، رضاء و تسلیمی به الله و رسول ص است، و در ادامه الله لأ میفرماید: [**وَمَن يُشَاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**]،الأنفال:13. ترجمه: و هرکس با الله و رسولش مخالفت کند، (بداند که) الله سخت کیفر کننده است.

و در حدیث صحیح از نبی ص روایت است که میگوید: **«من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله».[2].** ترجمه: هرکسیکه از از دستور من اطاعت کند همانا به مانند آنست که از دستور الله اطاعت کرده است، و هرکسیکه از دستور من سرکشی و عصیان نماید بمانند، آنست که از دستور الله سرکشی و عصیان کرده است.

و میفرماید: **«كلُّ أمتي يَدخلون الجنة إلا من أبى، قيل: ومن يأبى يا رسولَ الله؟ قال:من أطاعني دخل الجنة، ومن عصاني فقد أبى».[3].**

ترجمه: جمیع امت من داخل جنت میگردند جز آنکه إبا ورزد، اصحاب گفتند: یا رسول الله چه کسی از داخل شدن به جنت إبا میورزد؟ گفت:

---

1. ابن قیم رحمه الله میگوید: الله سبحانه به نفس مقدس خویش قسم مؤکد به نفی ایمان مخلوق یاد کرده است تا زمانیکه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش- اصول و فروع و احکام شرع و معاد وغیره...-حَکم قرار ندهند، و برعلاوه ای حکم قرار دادن همچنان باید تمامی حرج و تکلیف- که همانا تنگی قلب- نسبت به آنرا از خود دور نکند، و قلب خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حکم رسول ص نگشایند، و هر آنچه را که مانع آن میشود، از بین نبرد، و کاملاً آنرا با تمام رضایت و عدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و به آن تسلیم و راضی نگردد، مؤمن نیست!ا- هـ. از کتاب التبيان في أقسام القرآن: 270.

2. متفق علیه.

3. البخاری.

کسیکه از من اطاعت کند داخل جنت میگردد، و کسیکه از دستور و حکم من سرکشی و عصیان ورزد، همانا از داخل شدن به جنت إبا ورزیده است.

و میفرماید: **«يوشِكُ الرجلُ متكئاً على أريكته، يُحدَّث بحديثٍ من حديثي، فيقول: بيننا وبينكم كتاب الله ، ما وجدنا فيه من حلال استحللناه، وما وجدنا فيه من حرامٍ حرمناه، ألا وإن ما حرَّم رسولُ الله مثل ما حرَّم اللهُ».**

ترجمه: عنقریب مردی خواهد بود که بر بالای تختی تکیه زده است و با کلام که از من روایت شده سخن میزند، و میگوید: میان ما و شما این کتاب الله (قرآن) قرار دارد، آنچه از حلال در آن یافتم آنرا حلال میداریم، و آنچه از حرام در آن یافتیم آنرا حرام میداریم؛ آنگاه رسول الله ص گفت: آگاه باشید آنچه را رسول الله ص حرام قرار داده است بمانند؛ آنست که الله آنرا حرام قرار داده باشد. **[1].**

و از أبی سلمه روایت است که أبو هریره به مردی گفت: (**يا ابن أخي، إذا حدثتُكَ عن رسولِ الله ص حديثاً فلا تضرب له الأمثال). [2].** ترجمه: ای برادر زاده ام! هرگاه برایت حدیثی از رسول الله ص گفته شد: برایش مثال نزن.

یعنی: قول نبی ص را با اقوال دانشمندان و فلاسفه و فقهاء تأیید نکن، گوئی قول و عمل رسول الله ص به تأیید اقوال دیگران صحت پیدا کند ... در حالیکه نبی ص هیچ نیازی به این تأیید ندارد، بلکه دیگران است که برای اثبات کلام و اعمال خویش به استناد و موافقت اقوال و دستورات نبی ص نیازمند میباشند، زیرا کلام نبی ص هنگامیکه در سنت اش صحیح ثابت گردد، آن حکم و دستوری است که میزان و معیار برای شناخت مواقف دیگران در حق از باطل و صواب و درست از خطاء و غلط میباشد.

---

[1] .درین حدیث همچنان رد بر گروهی است که قرآن را میپذیرند و سنت را کنار گذاشته اند از آن انکار میکنند، (یعنی: احادیث را بصورت عموم ظنی میگویند و آنرا حجت نمی دانند)، و قضایا و دعاوی خویش را در صورتیکه در قرآن حکم محکمی به آن نیآبند، به سنت رسول الله ص جهت حل و فصل رجعت نمیدهد، و این گروه نزد من زندیق و مرتد میباشد، بدلیل آنکه: در حقیقت امر ایشان تکذیب کننده قرآن و سنت هردو میباشند، زیرا آنکه از سنت انکار میکند لازماً از قرآن انکار کرده است، زیرا آیات و نصوص عدیده ای قرآن امر به رجعت دادن امور به احادیث و سنت نبی ص داده است، و همینطور به معیار قرآن دادن آن احکام در دعاوی و قضاوت در امور.

[2] صحیح سنن ابن ماجه: 20.

همچنان از خلال آنچه بیان کردیم، بطلان و خطر تعصب مذهبی، اعم از مذاهب اربعه (چهار گانه) و غیر آنرا میدانیم، که یکتعداد قول و رأی مذهب اش را در خطاء و صواب، در حق و باطل شدیداً پیروی میکنند، و آنرا بر قول صحیح و ثابت نبی ص و سنت اش برتر و راجح قرار میدهند!

دلایل فضیلت اصحابه و کسانیکه به احسان ازیشان در قرون ثلاثه نخست پیروی کرده اند، و اهیمت و ترجح و برتری قول و فهم شان بر قول و فهم سایر کسانیکه بعداز یشان آمده اند:

الله لأ میفرماید: [**وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**]،النساء/115. ترجمه: و کسیکه پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی غیر از راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به آنچه پیروی کرده، واگذاریم، و او را به جهنم در افکنیم، و بد جایگاهی است.

و مراد از [**سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ**]، صحابه و تابعین و کسانیکه به احسان در قرون ثلاثه نخست، و بعداز آن در همان منهج بدون انحراف و خطاء تا روز قیامت ازیشان پیروی کرده اند میباشد، بناً هرکسیکه از راه و منهج این مؤمنان رو گرداند و انحراف ورزد، و با ایشان مخالفت نماید، و درین مقام مخالفت خویش با آنان و منهج ایشان سرکش و معاند باقی ماند، عاقب اش اینست: [**نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**].

و میفرماید: [**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**]، یوسف/108. ترجمه: بگو! این راه من است ، من با بصیرت (کامل) بسوی الله دعوت میکنم، و کسانیکه از من پیروی کردند (نیز چنین می کند) و الله پاک و منزه است، و من از مشرکان نیستم.

پس کسانیکه از محمد ص و اصحابش اش و کسانیکه از آنان به احسان (و نیکی و درستی) تا روز قیامت پیروی کرده اند، آنانی هستند که الله لأ ایشان را وصف به دعوت کردن بسوی الله تعالی با بصیرت و

علم و فقه...کرده است، و مفهوم برعکس آن مقتضای آنست که دعوت هرکس دیگر غیر ازین راه دعوت در جهالت و نابینائی ، و بسوی ضلالت و گمراهی است.

و الله لا میفرماید: **[فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ]**، ترجمه: پس اگر آنها (نیز) بمانند آنچه شما ایمان آورده اید، یعنی: بمثل نبی ص و اصحابش: **[فَقَدِ اهْتَدَواْ]**،ترجمه: قطعاً هدایت یافته اند؛ و ایمانی به مانند ایمان نبی ص و اصحابش بهره مند شده اند، **[وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ]**،البقرة/ 137، ترجمه: واگر پشت گردانند همانا جز این نیست که آنان در مخالفت و ستیزند، پس بزودی الله تو را از (شر) آنها کفایت کند، و اوست شنوای دانا.

و الله لا میفرماید: **[وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ]**، التوبة/100. ترجمه: و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانیکه به احسان (و نیکی و درستی) از آنها پیروی کردند، الله از آنها خشنود و راضی گشت، و آنها (نیز) از او خشنود و راضی شدند، و برای آنها باغهای (از جنت) آماده کرده است، که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این واقعاً کامیابی بزرگ است.

پس الله از نخستین افرادی که از مهاجرین و انصار به اسلام و ایمان گرویده اند، و همچنان آنانکه به نیکی ازیشان پیروی کرده اند، بسبب سلامت و صحت دین و اعتقاد شان، و فهم و التزام شان به دین و منهج شان ... از آنان راضی و خشنود گردیده است، بدون آنکه درین میان هیچ نسَب و دودمان جز تقوی و استقامت و التزام به این منهج صحیح و عمل صالح اعتبار داده باشد، همانطوریکه الله لا میفرماید: **[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ]**،الحجرات/13. ترجمه: همانا گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست.

و در حدیثی که صحت آن از نبی ص به اثبات رسیده است میفرماید: **«إن أهل بيتي هؤلاء يرون أنهم أولى بي، وليس كذلك؛ إن أوليائي منكم المتقون، من كانوا وحيث كانوا»[1].** ترجمه: مردم فکر میکنند این اهل بیت من نزدیکترین اشخاص و محبوبترینها به نزد من هستند، اما اینطور نیست، یقیناً دوستان نزدیک (اولیاء) من از میان شما پرهیزگارترین و متقی ترین شماست، هرکسیکه (از هر اصل و نسَبی) که باشد، و در هرکجائی (و هر زمانی) که باشد.

طوریکه الله لأ میفرماید: **[لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً]**،الفتح/18. ترجمه: براستی الله از آن مؤمنان ، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود و راضی شده است، پس آنچه که در درون دلهایشان بود دانست، لذا آرامش را بر آنها نازل کرد و پیروزی (و فتحی) نزدیک را به آنان پاداش داد.

و از جابر روایت است که میگوید: ما در روز حدیبه 1400 نفر بودیم، نبی ص گفت: **«أنتم خير أهل الأرض».[2].** ترجمه: شما بهترین مردمان روی زمین هستید.

و میفرماید: **«اقْتَدُوا باللَّذَيْنِ مِن بَعْدِي؛ أبي بكرٍ، وعُمَرَ»[3]. وفي رواية: «إني لا أَدرِي ما بقَائي فِيكُم، فاقتَدُوا باللَّذينِ من بَعْدِي»؛ وأشار إلى أبي بكرٍ وعُمر»[4].**

ترجمه: بعد از من از أبوبکر و عمر پیروی کنید، و در روایت دیگر آمده است: من نمی دانم که تا چه زمانی با شما خواهم بود، پس بعد از من ازین دو پیروی کنید، سپس بسوی اوبکر و عمر اشاره کرد.

---

[1] أخرجه ابن أبي عاصم في السنة، رقم:212. وقال الشيخ ناصر في التخريج: إسناده صحيح، رجاله كلهم ثقات.

[2] . متفق عليه.

[3] رواه ابن ماجه والترمذي. صحيح سنن الترمذي: 2895.

[4] صحيح سنن الترمذي: 2896.

و میفرماید: «**إن يُطع الناس- أي من بَعْدِي - أبي بكر و عُمرَ يُرشِدوا».[1].** ترجمه: اگر مردم - بعد از من - از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت میشوند. [2].

و میفرماید: «**فإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرى اختِلافاً كَثِراً، فعليكُم بِسُنَّتِي وسُنَّةِ الخُلَفاءِ المَهدِيينَ الرَّاشِدينَ تَمَسَكُوا بِها، وعَضوا عَلَيها بِالنَواجِذِ، وإِيَّاكُم ومُحدَثاتِ الأُمورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحدَثَةٍ بِدعَةٌ، وكُلَّ بِدعَةٍ ضَلالةٌ».[3].** ترجمه: آن کسانیکه از شما بعداز من زندگی خواهند کرد اختلافات زیادی را شاهد خواهند بود، پس برشماست، سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته ، به آن تمسک ورزید و با دندان ها خویش آنرا محکم گیرد، و برحذز باشید از امور نو پیدا و حادث، زیرا هر امر نوپیدا بدعت است، و هر بدعت گمراهی و ضلالت میباشد.

و میفرماید: «**أكرموا أصحابي فإنهم خياركم».[4].** ترجمه: اصحاب من را احترام و گرامی دارید زیرا آنان بهترین های شما هستند؛ یعنی بهترین های شما در سلامت و صحت اعتقاد و دینشان، و در فضلیت صحبت شان با نبی ص ، و در سبقت داشتن شان به جهاد در راه الله و نصرت دین او.

و میفرماید: «**إنَّ الله تبارك وتعالى اختارني، واختارَ لي أصحاباً؛ فجعلَ لي منهم وزراء، وأنصاراً، وأصهاراً، فمن سبَّهم فعليه لعنةُ الله والملائكة والنَّاس أجمعين، لا يُقبل منه يومَ القيامة صَرْفٌ، ولا عدلٌ».[5].** ترجمه: همانا الله تبارک و تعالی مرا (از میان سایر مردمان به نبوت) برگزیده است، و برای من دوستان و هم صحبتانی نیز برگزیده است، و از میان آنها برایم وزیران و یاری دهنده گان، و خویشاوندانی قرار داده است، پس هرکسیکه آنها را دشنام بدهد بر او لعنت الله و ملائک و جمیع مردمان باد، و در روز قیامت از آن

[1]. تثبيت الإمامة و ترتيب الخلافة /لابي نعيم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحيحة: 2225.
[2]. این حدیث را مؤلف در متن کتاب نیآورده است.
[3] صحيح سنن أبي داود: 3851.
[4] رواه النسائي، وأحمد، والحاكم، وصححه الشيخ ناصر في تخرج المشكاة: 6003.
[5]. رواه الحاكم، ووافقه الذهبي.

شخص هیچ صرف وعدل پذیرفته نمیشود؛ و معنی: صرف؛ یعنی نوافل، و عدل؛ یعنی فرایض. بدین معنی که هیچ عملی از آن شخص پذیرفته نمی شود.

و از ابن عباس روایت است که میگوید: **«لا تسبوا أصحابَ محمدٍ ص ، فلمقام أحدهم ساعة ـ يعني مع النبي ص ـ خير من عمل أحدكم أربعين سنة ». وفي رواية:«خيرٌ من عبادةِ أحدكم عُمرَه»**. ترجمه: اصحاب محمد ص را دشنام ندهید، زیرا ایستادن آنها به یک لحظ ای (در نماز و عبادت). یعنی با نبی ص. بهتر از اعمال نیک چهل ساله شما است؛ و در روایت دیگر میگوید: بهتر از عمل چهل سال هریک از شما است، و در روایت دیگر میگوید: بهتر از اعمال تمام عمر یکی از شماست.

و از ابن مسعود س روایت است که میگوید: **«إن الله تعالى نظرَ في قلوب العباد، فوجدَ قلب محمدٍّ خير قلوب العباد، فاصطفاه لنفسه وابتعثه برسالته، ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد ص فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد، فجعلهم وزراء نبيه، يُقاتلون على دينه، فما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، وما رأوه سيئاً فهو عند الله سيءٌ»**.

ترجمه: الله لأ به قلب های بنده گان خویش دید، و قلب محمد ص را بهترین آن قلب ها دریافت، پس او را برای خویش برگزید و او را به رسالت خویش بر انگیخت، سپس به قلب های سایر بندہ گان خویش بعداز وی دید، آنگاه قلبهای اصحاب اش را بهترین قلبها دریافت، پس آنها را وزیران نبی اش قرار داد، تا آنکه بخاطر دین اش به قتال بپردازند و نبی اش را یاری دهند، بناً آنچیز و آن کسی را که مسلمانان نیک بدارند چیزیست که نزد الله نیز نیک باشد، و آنچیز و کسی را بد بدارند چیزیست که نزد الله بد میباشد.

اینجاست که اهمیت التزام به این قید آشکار میگردد:- قید و تقید و مراجعه به فهم و درک و برداشت صحابه از دین- بر علاوه دلایل منصوص که در التزام اتباع و پیروی ازیشان وارد گردیده است.
همانطوریکه به بعضی از آنها قبلاً اشاره کردیم، زیرا این این رجوع

صریحاً مانع ایجاد فرقه ها و مذاهب متعدد در دین میشود که حساب آن از شمارش بیرون باشد، و هیچ دلیلی بر وجود آنها از جانب الله نیست، در حالیکه یکی از آنها هم در حق و هدایت قرار ندارند، تا جائیکه در سایه چنین حالت [یعنی: عدم توحید منبع أخذ و دریافت فهم دین] هر مسلمان صاحب فهم و صاحب طریقه ای خاصی خواهد بود، و برایش یک مذهب مستقل تشکیل خواهد داد، و خواهد گفت این فهم من از دین است و من به آن التزام دارم ، و آن فهم تو از دین است و به آن التزام داشته باش، هیچ یکی از ما بر پیروی و التزام به مذهب دیگری مأمور نمی باشد، و یکدیگرِ خویش را مجبور ساخته نمی تواند؛ و از همین جاست که دروازه های فرقه گرائی، مذهب گرائی، و تحرب در دین باز میشود، تا جائیکه بستن آن ناممکن میگردد، و جلو آثار و اضرار آن هرگز گرفته نخواهد شد، و آنگاهست که امت در گمراهی و هلاکت واقع میشوند، همانگونه ای که در حال حاضر به گمراهی و هلاکت مواجه شده اند، و الله ﻷ درین مورد میفرماید: **[إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعاً لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ]**، الأنعام/150. ترجمه: به راستی کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو را با آنان هیچ گونه کاری نیست، کار آنها تنها با الله است، سپس آنها را از آنچه انجام می دادند، آگاه میسازد.

و میفرماید: **[وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ . مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ]**،الروم/31-32. ترجمه: و از مشرکان نباشد . از کسانیکه دین خود را پاره پاره کردند، و فرقه فرقه (مذهب مذهب) شدند، و هر گروه و فرقه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند.

رعایت ترتیب فضلیت میان صحابه به ترتیب تقدیم و تأخیر شان در نصرت و یاری رسانی به دین[1]، و همین طور از تابعین به ترتیب قرون. از اول تا سوم:

[1] . یعنی: تقدیم اسلام آوردنِ شان، و جهاد شان در راه الله و پیروزی دین او.

در هنگام عدم موجودیت و صراحت دلیل در مورد حکمی در قرآن و سنت، و موجودیت اجتهادات مختلف میان صحابه در مسئله ای از مسائل ، آنگاه از اسباب و عوامل ترجیح یک قول و فهم ، قدیم بودن قول و فهمی است که در نصرت و یاری رسانی اسلام و دین، وشریعت محمد ص در نخست قرار داشته است، و این چیزی است که کتاب و سنت به آن دلالت دارد: همانطوریکه الله لأ میفرماید: **[لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ]**،الحدید/10. ترجمه: کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند، و با (مشرکان) جنگیدند، (با کسانی که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند، آنها مقام (و منزلت) شان والاتر (و برتر) است، از کسانیکه بعد از فتح (مکه) انفاق کردند، و جنگیدند، و الله بر هر یک وعده نیک (=جنت) داده است، و الله بدانچه که میکنید آگاه است.

بناً آنان در منزلت و فضلیت و پاداش و اجر اعمال و انفاق باهم برابر نیستند، همانطور در دین، و فهم و ایمان باهم برابر نمیباشند، زیرا این امور بایکدیگر تلازم دارد.

و در حدیث که از ابی سعید خدری روایت است میگوید: «**كان بين خالد بن الوليد وعبد الرحمن بن عوف شيء، فسبَّه خالد، فقال رسولُ الله ص: لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابي. فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً، مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَه**».[1]. ترجمه: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف مشاجره ای رخ دارد، خالد او را دشنام داد، آنگاه نبی ص گفت: هیچ یک از اصحاب من را دشنام ندهید، اگر یکی از شما به اندازه کوه احد در راه الله طلا انفاق کند، به اندازه انفاق مشتی از انفاق آنان، بلکه نصف آنهم نمی رسد.

و در روایتی از أنس آمده است که میگوید: «**كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام، فقال خالد لعبد الرحمن:تستطيلون علينا بأيامٍ سبَقْتُمونا بها؟! فبلغنا أن ذلك ذُكِرَ للنبي ص ، فقال:" دَعُوا لي أصحابي، فوالذي نفسي بيدِه**

---

[1]. متفق علیه.

لو أنفَقْتُم مِثْلَ أُحُدٍ أو مِثْلَ الجبالِ ذَهباً ما بلَغْتُم أعمالَهُم»[1].

ترجمه: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف گفتگوئی صورت گرفت، آنگاه خالد به عبدالرحمن گفت: آیا میخواهید آنروزهای (که در ایام جهالت) گذشتانده ایم بر ما ادامه دهید؟! زمانیکه این سخن به نبی ص رسید، گفت: اصحابم را بگذارید! به ذاتیکه جانم بدست اوست که اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا خرج کند، ثواب و اجرش به اعمالی را که آنان انجام داده است نمیرسد.

و از أبی درداء روایت است که میگوید: **«كنت جالساً عند النبي ص إذ أقبل أبو بكر آخذاً بطرف ثوبه، حتى أبدى عن ركبتيه، فقال النبي ص:« أما صاحبكم** فقد غامر **». فسلّم وقال: إني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء، فأسرعت إليه ثم ندمت، فسألته أن يغفر لي فأبى علي، فأقبلت إليك، فقال:« يغفر الله لك يا أبا بكر ». ثلاثاً، ثم إن عمر ندمَ فأتى منزلَ أبي بكر، فسأل: أثمَّ أبو بكر؟ فقالوا: لا، فأتى إلى النبي ص فسلم، فجعل وجه النبي ص يتمعّر، حتى أشفق أبو بكر، فجثا على ركبتيه، فقال: يا رسولَ الله، والله أنا كنت أظلمُ، مرتين، فقال النبي ص: «إن الله بعثني إليكم فقلتم كذبت، وقال أبو بكر صدقتَ ـ وفي رواية: إني قلت: يا أيها الناس، إني رسولُ الله إليكم جميعاً، فقلتم: كذبتَ، وقال أبو بكر: صدقت ـ وواساني بنفسه وماله، فهل أنتم تاركوا لي صاحبي، مرتين» فما أوذي بعدها». [2].**

ترجمه: نزد نبی ص نشسته بودم که ابوبکر آمد در حالی که گوشه لباسش را گرفته و به اندازه ای بالا زده بود که زانویش دیده می شد،

---

[1]. أخرجه أحمد، السلسلة الصحيحة: 1923. . پس زمانیکه نبی ص این حرف را در مورد خالد س ، آنکسی که شمیری از شمیرهای الله تعالی است،السلسلة الصحيحة:1826. بهترین جوان قبیله اش بود، اما با وجود آن هنگامیکه میان او و عبدالرحمن بن عوف س اختلاف واقع شد، نبی ص بر او شدیداً انکار و اعتراض کرد، و برای او غیر او که در اسلام خویش و نصرت دین متأخر از عبدالرحمن بن عوف بودند، گفت: اصحاب من را بگذارید (و ایشان را توهین و تحقیر نکنید و با احترام و اکرام بایشان برخورد کنید)، که به الله سوگند اگر یکی از شما به مانند کوه احد در راه الله طلا انفاق کند به ثواب و اجرش به اندازه اعمال آنان رسیدگی نمی کند.
و این ترتیب فضیلت لازم است در منهج أخذ و وصول هدایت و فهم دین و استدلال پیروی گردد، طوریکه باید قول، و فهم و اجتهاد نخستین ها (السابقون) بر پسین ها (اللاحقون) ویا متأخرین ایشان مقدم دانسته شود، زیرا مراعات فهم و اجتهاد سابقون بر متأخرون از عوامل و اسباب ترجح در هنگام حصول اختلاف در مسائل غیر وارد در قرآن وسنت ویا متشابه... میباشد.

[2]. البخاری.

نبی ص گفت: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابوبکر سلام کرد و گفت: بین من و پسر خطاب گفتگوی پیش آمد، او را خشمگین کردم، سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد، ولی او نبخشید، به همین منظور نزد تو آمدم یا رسول الله، پس نبی ص گفت: «ای ابوبکر! الله تو را ببخشد». و این جمله را سه بار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانه ابوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی ص آمد و سلام داد، و با دیدن او، چهره نبی ص داشت متغیر میشد، ابوبکر ترسید (که مبادا رسول الله به او چیزی بگوید) لذا به دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! سوگند به الله که تقصیر از من بوده است، و این جمله را دو بار، تکرار کرد. نبی ص گفت:«همانا الله مرا به سوی شما مبعوث کرده است، شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان ومالش، مرا همراهی نمود، آیا دوستم را برایم می گذارید»؟ و این جمله را دو بار تکرار نمود، بعد از آنروز هیچ کسی نخواست تا ابوبکر را اذیت برسانند.

پس اینجا دیده میشود که نبی ص چگونه میان أبوبکر و عمر فرق قایل گردید، در حالیکه عمر در اسلام همان عمری است که اسلام با او عزت یافت و هیچ کسی بعداز ابوبکر فضلیت و منزلت وی را ندارد، اما بدلیل آنکه أبوبکر در ایمانش، و اسلامش، و نصرتش مقدم از سایر صحابه بود، لذا نبی ص به رسیدن اندک ترین اذیتی به أبوبکر راضی نبود، و غضب بر بالای غضب اش ظاهر میشد، و برای عمر و غیره اصحاب ي گفت: آیا دوستم را برایم میگذارید؟!.

و همچنان این قول نبی ص که میفرماید: **«خَيرُ أُمَتِي قَرْني، ثُمَّ الذِينَ يَلونَهُم، ثُمَّ الذينَ يَلونَهُم، ثُمَّ إنَّ بَعدَكُم قَوماً يَشهَدُونَ وَلا يُستَشهَدونَ، وَيَخُونون ولا يُؤتَمَنونَ، ويَنذُرُون ولا يَفُونَ، ويَظهَرُ فيِهم السِّمَنُ».[1].** ترجمه: بهترین های امتم کسانی هستند که در قرن من هستند، سپس کسانیکه بدنبال شان میآید، و سپس کسانیکه بدنبال این نسل اخیر میآید، بعداز آن مردمانی ظهور میکنند که حاضرند (بناحق شهادت دهند) اما به شهادست خواسته نمی شوند، و خیانت میکنند و امانات را ضایع میگردانند، چیزهای را بر خویش واجب

[1]. البخاری.

میسازند و نذر میگیرند اما به آن وفاء نمی کنند، و در میان شان چاقی زیاد میشود.

که قرن اول همانا قرن صحابه ، سپس قرن دوم؛ قرن تابعین، و قرن سوم؛ قرن تابع تابعین بودند.

و از عائشه روایت است که میگوید: **«سألَ رجلٌ النبيَّ ص: أيُّ الناسِ خيرٌ؟ قال:«القَرْنُ الذي أنا فيه، ثُمَّ الثاني، ثمَّ الثالِثُ»**. [1]. ترجمه: مردی از نبی ص پرسید: بهترین مردمان چه کسانی هستند؟ گفت: آن قرنی که من در آن زندگی میکنم، سپس قرن دوم، سپس قرن سوم.

و میفرماید: **«احفظوني في أصحابي، ثم الذين يَلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يَفشُو الكذب، حتى يشهد الرجلُ ولا يُستَشهَد، ويحلف الرجُل ولا يُستَحْلَف»**[2]. ترجمه: حرمت و منزلت اصحاب من را حفظ کنید و مراقب زبان خویش در حق و منزلت شان باشید ، سپس از کسانیکه بعداز آنان میآیند[یعنی: تابعین] ، و سپس از کسانیکه بعداز این گروه میآیند [تابع تابعین]، بعد از آن دروغ عام میشود تا جائیکه شخص حاضر به دادن شهادت [به دورغ] میشود و کسی او را به شهادت نمی طلبد ، و حاضر است [به ناحق] سوگند بخورد اما کسی بخاطر سوگند خوردن او نمی طلبد.

و میفرماید: **«تسمعون، ويُسمَعُ منكم، ويُسمَعُ ممن سمِع منكم»**[3]. ترجمه: از من میشنوید، و (کسانیکه بعداز من هستند) از شما میشنوند، و کسانی بعداز آنان هستند، از کسانی میشنوند که از شما شنیده اند.

درین حدیث اثبات صداقت و حسن انتقال بدون هیچ گونه دروغ و تزید و تنقیص، شنیدن و فهم و ابلاغ احادیث نبی ص توسط صحابه ي میباشد، و همچنان تزکیه و اثبات صداقت و حسن انتقال آنچه تابعین از صحابه شنیده اند، و همچنان از کسانیکه از تابعین شنیده اند، که تابع تابعین میباشند.

ـ اسباب و عوامل ترجیح:

[1] . مسلم.

[2] صحيح الجامع: 206.

[3] صحيح سنن أبي داود: 3107.

ترجیح میان اقوال و فهم بحسب تسلسل ذیل صورت میگیرد.

اولاً: تقدیم و ترجیح قول موافق با ادله قرآن و سنت، زیرا زمانیکه دلیل استوار بر اساس نصوص قرآن و سنت باشد، رجوع بر غیر جواز ندارد، بدلیل قول الله لأ میفرماید: **[وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً]**،الأحزاب/36. ترجمه: وهیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد، هنگامیکه الله و رسولش کاری را حکم کند، آنکه آنها را در آن کارش اختیاری باشد، وهرکس از الله و رسولش نافرمانی کند، به راستی در گمراهی و ضلالت آشکاری گرفتار شده است.

و میفرماید: [**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**]،الحجرات /1-2. ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و از الله بترسید، بی گمان الله شنوای داناست.

و میفرماید: [**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ** [1] **أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**]،النور/63.ترجمه: پس کسانیکه با فرمان او مخالفت می کنند، باید بترسند ازین که فتنه ای گریبان گیر آنها شود، یا عذاب دردناکی به آنها برسد!

و میفرماید: [**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**]**،**آل عمران/31**.** ترجمه: بگو! اگر الله را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیآمرزد، و الله آمرزنده ی مهربان است.

---

[1] .فتنه، یعنی: شرک، همانطوریکه امام أحمد میگوید: به مصحف نگاه کردم و اطاعت رسول الله ص را در 33 مورد یافتم، سپس این آیت را تلاوت کردم: [فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ}، و آنرا چندین به تکراراً خواندم، و با خود گفتم: مراد از فتنه چیست؟ سپس گفتم جز شرک بوده نمی تواند، زیرا شاید قرآن و سنت بعضی از اقوال و اعمال (و آرزو هایش را) مردود بداند، و بسبب آن در قلب اش کجی و زیغ پیدا شود و هلاک اش گرداند.
و برایش گفته شد: قومی است که بسوی حدیث دعوت میشوند، اما آنان بسوی رأی سفیان میروند! گفت: تعجب میکنم از قومی که حدیث را میشنوند و اسناد و صحت آنرا میدانند، اما بازهم بسوی رأی سفیان و غیر آن میروند، در حالیکه الله تعالی میفرماید: [فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ]، و آیا میدانی که فتنه چیست؟ فتنه یعنی کفر ، همانطوریکه الله لأ میفرماید: [وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ]،البقرة:217، ترجمه: و فتنه بزرگتر از قتل است، حالانکه آنان بسوی حدیث رسول الله ص دعوت میشوند، و هواء و خواهشات شان آنها را بسوی رأی و نظریات سفیان میکشاند.ا.ه.

و از أبی سلمه روایت است که أبو هریره به مردی گفت: **«یا ابن أخي، إذا حدثتُكَ عن رسولِ الله ﷺ حديثاً فلا تضرب له الأمثال»** **[1].** ترجمه: ای برادر زاده ام! هرگاه برایت حدیثی از رسول الله ص گفته شد: برایش مثال نزن.

و از ابن عمر روایت است که رسول الله ص گفت: **«لا تمنعوا إماءَ الله أن يصلين في المسجد، فقال ابنٌ له: إنا لنمنعهنَّ فقال: فغضب غضباً شديداً، وقال: أحدثك عن رسولِ الله ﷺ وتقول إنا لنمنعهنّ»[2]؟!** ترجمه: کنزیان الله [یعنی زنان] را از رفتن به مسجد منع نکنید، یک پسر جوانی برای ابن عمر گفت: ما آنها منع میکنیم، آنگاه ابن عمر شدیداً قهر شد و غضب گرفت، و گفت: من ترا از [قول و دستور و حکم] رسول الله خبر میدهم و تو میگوئی ما اجازه نمی دهیم؟!.

و در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که او از حدیث رسول الله ص سخن میگفت و روایت میکرد، و میگفت: رسول الله ص اینچنین گفت: آنگاه کسی گفت: اما أبوبکر و عمر چنین نمی گویند، ابن عباس برایش گفت: میترسیم ازینکه از آسمان بالای شما سنگ ببارد، من برای شما میگویم که رسول الله چنین گفته است، و شما میگوید: ابوبکر و عمر چیزی دیگری میگوید.**[3]**.

و از عباده بن صامت روایت است که: **«أنه غزا مع معاوية أرضَ الروم، فنظر إلى الناس وهم يتبايعون كِسَرَ الذهب بالدنانير، وكِسَر الفضة بالدراهم، فقال: يا أيها الناس إنكم تأكلون الربا، سمعتُ رسولَ الله ص يقول:«لا تبتاعوا الذهب بالذهب، إلا مثلاً بمثل، لا زيادة بينهما ولا نَظِرَة».فقال معاوية: يا أبا الوليد لا أرى الربا في هذا إلا ما كان من نظرة. فقال عبادة: أحدثك عن رسول الله ص وتحدثني عن رأيك، لئن أخرجني الله لا أساكنك بأرض لك عليَّ فيها إمرة »**.[4].

---

[1] .صحيح سنن ابن ماجه: 20.

[2] . صحيح سنن ابن ماجه: 16.

[3] . كان ابن عباس يحدث عن النبي ص فيقول: قال رسولُ الله ص ، فيُقال له: ولكن قال أبو بكر، وعمر، فيقول لهم: تكاد السماء أن تمطر عليكم حجارة؛ أقول لكم قال رسولُ الله، وتقولون قال أبو بكر وعمر؟!

[4] صحيح سنن ابن ماجه: 18.

ترجمه: او در جنگی با معاویه در سرزمین روم همراه بود، دید که مردم پارچه های طلا را با دنیار تبادله میکردند، و پارچه های درهم را با درهم ، عباده بن صامت گفت: ای مردم شما عملاً سود خوری میکنید، من از رسول الله ص شنیده ام که میگوید: شما طلا را با طلا معامله و تبادله نکنید جز زمانیکه هم وزن باشند، و میان شان نه زیادت و نه تنقیصی باشد؛ آنگاه معاویه گفت: ای ابو ولید من درین معاملات هیچ سودی را نمی بینم، عباده گفت: من قول رسول الله ص برای تو روایت میکنم، و تو از رأی و نظر شخصی خود برایم میگوئی، اگر الله مرا ازین جهاد زنده خارج ساخت ازین سرزمین (شام) بیرون میروم، و هرگز در آنجائی زندگی نمیکنم که تو در آنجا ولایت امر را بعهده داری.
و امام مالک به سوی قبر نبی ص اشاره کرد و گفت:«كلُّ يُؤخَذ منه ويُرَد عليه ما عدا صاحب هذا القبر». ترجمه: حکم و دستور انجام ویا عدم انجام هر امری ، از آنچه صاحب همین قبر آماده کرده است [یعنی از او روایت شده است]، گرفته میشود، و هرگونه دعوی و منازعه به او [یعنی: به سنت او ص] جهت فیصله و قضاوت رجعت داده میشود.

ثانیاً: هنگامیکه دلیل محکم و صریح پنهان بماند، و اقوال و اجتهادات مختلف علماء در مورد آن ظهور کند، به نزدیکترین قول و اجتهاد و فهم که مراد نص (کتاب و سنت) از آن افاده گردد اعتبار داده میشود، زیرا حجت شرعی تنها آنچیزی است که الله گفته باشد، و یا از رسولش ص روایت شده باشد.

ثالثاً: هرگاه نص صریح و همچنان نزدیکترین قول به دلالت و افاده نص پنهان بماند، و آنگاه اقوال صحابه در آن مورد موجود باشد، به آن قول و اجتهاد صحابه اعتبار داده میشود که در اسلام و ایمان و نصرت و یاری رسانی به دین نسبت به سایر صحابه سبقت دارد، همانگونه ای که دلایل آنرا قبلاً متذکر شدیم.

رابعاً: اما هنگامیکه تمام مواردی سه گانه قبلی که به آن اشاره داشتیم ، پنهان بماند، آنگاه اجتهاد و قول علماء قرن اول را ، بر اقوال و علماء قرن دوم، و اقوال و اجتهادات علماء قرن دوم را ، بر قرن سوم، و اقوال و اجتهادات علماء قرن سوم را بر آنانکه بعداز ایشان آمده اند و به نیکی از صحابه پیروی کرده اند ترجیح میدهیم.

خامساً: سپس بعد ازین همه اگر احکام و مسائل را در نیآفتیم، به اقوال و اجتهادات، علماء و فقهاء که التزام به قرآن و سنت به فهم

صحابه و سلف صالح شان که به موارد و ترتیب که قبلاً به اشاره کردیم التزام دارند مراجعه و تمسک صورت گیرد.

این است سلفیت و حقیقت آن، و این اینست مهنج سلفی حق، و غیر آن هر منهج دیگر خلفی و مقتی و تلفی [تلف کننده، و زشت کننده] است، هرچند صاحبان آن بزبان و گمان خویش سلفیت خویش را، و بودن خویش را در منهج و فهم سلف صالح گمان داشته باشند...زیرا: (**واقع الحال یکذب لسان المقال**)، [زبان حال شخص زبان قال اش را تکذیب ویا تأیید میکند].

بناً عالم به هر اندازه ای که به این مهنج سلفی سنی - در فهم و اتباع و طلب و فتوی - التزام داشته باشد، و به هر اندازه ای که طلب و حصول و وصول آن برایش ممکن است آنرا وصول و أخذ نماید، منزلت و فضلیت اش در زمین و آسمان به همان اندازه بلند میگردد، و او کسی است که به طلاب علم مراجعه به نزدش و اخذ علم ، و پرسیدن سؤال و أخذ فتوی از او سفارش و وصیت کرده میشود.

در حالیکه آن عالم که ازین منهج سلفی سنی که خصایص آنرا بیان کردیم دور است ... به اندازه ای دوری اش ازین منهج حق، مقام و منزلت و فضلیت اش نیز در زمین و آسمان پائین میآید و از حق به دور میماند.

از همین جهت اکثراً مراجعه جهت اخذ علم و پرسیدن سؤال به نزد آن علمائی توصیه میشود که از الله بیشترین ترس را دارند- هرچند علم شان کم باشد- زیرا الله وعده داده است که به آنان علم و فقاهت اعطاء میکند، طوریکه میفرماید: [**وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ**]،البقرة/282.

ترجمه: و از الله بترسید و تقوی اختیار کنید، الله به شما آموزش میدهد (آنچه را به خیر و مصلحت شماست)؛ و همچنان عالم بمقدار و اندازه ای علم اش . و التزام عمل به آن . از الله میترسید، طوریکه الله لاً میفرماید: [**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء**]،فاطر/28. ترجمه: بیگمان از میان بنده گان الله علماء از او بیشتر میترسند؛ یعنی: به اندازه زیادت و کثرت علم در وجود شخص ترس و تقوا او در برابر الله تعالی بیشتر میشود، و برعکس به اندازه ترس و تقوی از الله علم در وجود

شخص کثرت و زیادت پیدا میکند، و هریک ازین صفات نسبت به دیگرش لازم و ملزوم میباشند.

همچنان هر چه بیشتر دور بودن از مجالس شبهات، و سلاطین و زمامداران فسق و ظلم، ومجالس شان، و قرار گرفتن با آنان در یک صف و موقف...از موارد دیگر التزام به منهج حق میباشد، همانطوریکه از نبی ص روایت است که میفرماید: **«من أتى أبوابَ السُّلطانِ افتُتِنَ، وما ازداد أحدٌ من السلطان قرباً، إلا ازداد من الله بُعداً»**[1].
ترجمه: کسیکه به دروازه های سلطان میرود به فتنه گرفتار میشود، و به هر مقداری که یکی از شما به سلطان و زمامدار نزدیکتر شود به همان اندازه از الله دورتر میشود.

و میفرماید: **«یلیکم عُمالٌ من بعدي یقولون مالا یعلمون، ویعملون مالا یعرفون، فمن ناصحهم، ووازرهم، وشدَّ على أعضادهم فأولئك قد هلكوا وأهلكوا»[2].** ترجمه: بعداز من زمامدارانی زمام امور شما را بعهده میگیرند که آنچه را میگویند به آن عمل نمی کنند، و به آنچه عمل میکنند [حقیقت] آنرا نمی دانند، پس کسیکه به ایشان نصحیت و خیر خواهی داشته باشد، و به آنان نزدیک گردد و زیرشان شود، و نزدیکی با آنان را حفظ و استوار داشته باشند، آنان کسانی هستند که هلاک میگردند و [کسانی را که با آنها در موالات و صحبت و تماس... قرار دارند نیز] هلاک میگردانند.

و میفرماید: **«اسمعوا، هل سمعتم أنه سیکون بعدي أمراءٌ فمن دخل علیهم فصدَّقهم بکذبهم، وأعانهم على ظلمهم فلیسَ مني ولستُ منه، ولیس بواردٍ عليَّ الحوضَ»**[3]. ترجمه: بشونید! و آیا شنیده اید که بعداز من زمامدارانی ظهور خواهند کرد، پس کسیکه به نزد ایشان رفت و سخنان و اعمال ایشان را تصدیق کرد، و ایشانرا در ظلم شان یاری رسانید، آنها از من نیستند و من از آنها نیستم، و نه هم در روز قیامت بر حوض من وارد خواهند آمد. و کسیکه از نبی

1. رواه أحمد، السلسلة الصحيحة: 1272.
2. رواه الطبراني، السلسلة الصحيحة: 457.
3. صحيح سنن الترمذي: 1843.

ص نباشد، و نبی ص از او ، شائسته نیست که جهت استفتاء در مسائل دین و دنیا نزد او مراجعه گردد.

از همین جهت است که میگویند: عالمی که لازم است از وی استفتاء صورت گیرد و جهت پرسیدن سؤال به وی مراجعه گردد، بر علاوه اتصاف به صفات متذکره که قبلاً به آن اشاره کردیم باید به صفت اخیر متصف باشد، و این چیزیست که مراد الله از قول: **[فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ]**، النحل/43. ترجمه: پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.[1]. میباشد.

بناً اگر کامیاب شدی تا به چنین علمائی دست یابی، هیچ گونه حرج و تکلیفی بر تو نخواهد بود که ازیشان دلیل و حکم قرآن و سنت را در مسائل و احکام بپرسی، و استفتاء نمائی، و یا اینکه برایش بگوئی: آیا به آنچیزی که الآن فتوا دادی مستند به سنت میباشد، اگر گفت: بلی، پس آن فتوا و اجتهادش را أخذ کن، و اگر گفت : خیر ، (بلکه بر اساس فلان مذهب و علان شخصیت فتوا داده ام) ، و یا گفت نمی دانم ... پس برتوست او بگذاری و ترک نمائی، و جهت دانستن پاسخ سؤالت به نزد غیر او از اهل علم، ملتزم به قرآن و سنت مراجعه کنی! زیرا طلب علم جهت معرفت حق با دلایل از قرآن و سنت صورت میگرید، و کسیکه قرآن و سنت را نداند و حق را نشناسد چگونه میتواند بدیگری بدهد؛ پس زمانیکه این موارد را رعایت کردی آنگاه در نزدیکترین موقف به اتباع و پیروی از سنت نبی ص قرار داری ... و اگر چنین نکردی و به تقلید از عالم غیر متصف به موارد فوق پرداختی...آنگاه نخواهی دانست که حق و سنت چیست؟ و تو در چه موقفی قرار داری؟ و حکم و قضاوت الله تعالی و رسول اش در مسائل و امور چه میباشد؟!.

تنبیه: آن عالم که به سوی موردی از شرک دعوت کند، و یا شرک را یاری رساند، و یا با شرک و مشرکین علیه اسلام و مسلمانان موالات کند...چنین شخص عالم بوده نمی تواند، و نه هم فتوا داده میتواند، و نه

[1] .اهل ذکر یعنی قرآن و سنت، و کسانیکه در منهج قرآن و سنت قرار دارند، زیرا الله لأ میفرماید: [إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ]، الحجر/8. ترجمه: همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم؛ و «الذکر» به هرچیزی گفته میشود که از قرآن وسنت به نبی ص نازل شده است، و مصداق «ذکر» بودن سنت نیز، این قول الله لأ است: [وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى]،3-4/النجم. ترجمه: و از روی هوای سخن نمی گوید، این نیست جز آنچه که به او وحی می شود، (و به جز وحی چیزی نمی گوید). مترجم.

هم در دین و دنیا در امان بوده میتواند، بدلیل آنکه الله لا میفرماید:
[**شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**]،آل عمران/18. ترجمه: الله گواهی میدهد که اله و معبودی جز او نیست، و ملائک و صاحبان علم (نیز هر کدام به گونه ای بر این امر) گواهی میدهند، در حالیکه (الله در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست، و او توانا و با حکمت است.

که این آیت کریمه شامل تمامی اهل علم از آدم × الی روز قیامت میشود، که اعتقاداً، قولاً و عملاً گواهی میدهند: [**أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ**]، که هیچ اله و معبودی جز او نیست؛ پس کسیکه برخلاف و منافی و متضاد شهادت توحید «**لا إله إلا الله**» را گواهی میدهند، به نص همین آیت کریمه از زمره علماء ، وصف عالم بودن، خارج میگردد، بلکه نزدیک ترین صفت که به آن متصف میشوند همانا صفت بلعام بن باعورا است، که مشرکین را با دعاء خویش علیه مسلمین نصرت و یاری میرسانید، بعداز آنکه الله تعالی او را علم داد و بعضی آیات خویش را به او ارزانی نمود، طوریکه در موردش الله لا میفرماید: [**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ . وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**]، الأعراف/175-176. ترجمه: و بر آنها سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم بخوان! آنگاهی که از آنها گذشت [اعراض کرد و روی گردانید]، پس شیطان درپی او افتاد و از گمراهان شد، و اگر می خواستیم (مقام و منزلت) او را با آن (آیات و علم) بالا میبردیم، ولی او بسوی زمین (و دنیا) مایل شد، (و به پستی گرایید) و از هواء و خواهشات خویش پیروی کرد، پس مثل او چون مثل سگ است که اگر به او حمله کنی ، زبان از دهان بیرون می آورد، و اگر او را بحال خود واگذاری، (بازهم) زبانش را از دهان بیرون میآورد، و این مثل گروهی است که آیات مارا تکذیب کردند، پس این داستانها را بر آنها باز گو کن، شاید بیاندیشند.

پس بلعام یک مثال سوء و بدی است برای علمای سوء و بد، آنانکه از خویش راضی اند و بر طبق خواهشات و هواء خویش با مشرکان و طواغیت مجرم در تعامل و موالات هستند.

ـ مسائل متفرقة:

مسأله أول: اهل سنت و جماعت چه کسانی هستند؟ و صفات شان چه میباشد؟!

بسیار زیاد اند کسانیکه خود را به اهل سنت و جماعت نسبت میدهند، تا جائی که بسیاری از اهل بدعت و هواء را میبینیم که این ادعاء را جهراً اظهار میکنند، آنانکه مناهج و طریقه های مغایر منهج اهل سنت و جماعت را اختیار کرده اند و خود و گناهان و بدعت ها و شرکیات خویش ... را به اهل سنت و جماعت نسبت میدهند، لذا لازم میدانیم که به این سؤال پاسخ گفته شود: چه کسی اهل سنت و جماعت است، و کدام فرقه ها بیرق اهل سنت و جماعت را بر بالای خویش بلند کرده اند؟

. اهل سنت و جماعت، کسانی هستند که به سنت نبی ص التزام دارند، و در جماعت که به سنت ملتزم هستند قرار دارند، و بر منهج آن جماعتی قرار دارند که در عهد نبی ص بودند، همانطوریکه در حدیث از نبی ص به صحت رسیده است که میگوید: **«والذي نفس محمد بيده**

لتفترقنَّ أمتي على ثلاثٍ وسبعين فرقة، واحدة في الجنة، وثنتان وسبعون في النار"، قيل: يا رسول الله، من هم؟ قال:" الجماعة»[1]. ترجمه: سوگند به آن ذاتی که جان محمد بدست اوست، که این امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم میشوند، یکی از آنها در جنت و باقی هفتاد و دو فرقه دیگر در آتش جنهم خواهد بود، پرسیده شد یا رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ گفت: جماعت.

و جماعت را در حدیث دیگر توضیح داده است طوریکه صحابه پرسیدند: **«من هي يا رسولَ الله؟ قال:ما أنا عليه، وأصحابي»[2].** ترجمه: آنها چه کسانی هستند یا رسول الله؟ گفت: بر آنچیزی که من و اصحاب من برآن هستیم قرار دارند.

که این حدیث صفات فرقه ناجیه و اهل سنت و جماعت را مشخص میسازد، و آن اینکه؛ بر منهج نبی ص و صحابه قرار داشته باشند ... بناً هر گروه و قوم و جماعتی از مردم که به همین وصف و در همین میزان قرار داشته باشند و به هر اندازه ای که با اوصاف و خصوصیات منهج نبی ص و صحابه نزدیک باشند به همان اندازه به اهل سنت بودن و اهل جماعت بودن نزدیک میباشند، و برعکس هر گروه و جماعت و بالآخره هر شخصی به اندازه ای دور بودنش از منهج نبی ص و صحابه و صفات و خصائص منهج شان از اهل سنت و جماعت بودن بدور میباشد.

همچنان بر آن جماعات و فرقه ها (و مذاهب) که بر بعضی عقائد و صفات منهج اهل سنت و جماعت قرار دارند علی الاطلاق نیز اهل سنت و جماعت گفته نمی توانیم، همانطوریکه ایشانرا اهل سنت و جماعت نمی گویم ، بلکه میگویم: در فلان موارد با اهل سنت و جماعت، دارای اعتقاد و عمل موافق میباشند، و در فلان و فلان موارد موافق نبوده و مخالف هستند.

مسأله دوم: جماعت را چگونه میشناسی....آیا با زیاد بودنشان آنانرا میشاسی؟ و یا با موافقت شان باحق ... تعداد شان کم است یا زیاد؟

---

[1] صحيح سنن ابن ماجه: 3226.

[2] صحيح سنن الترمذي: 2129.

جماعت با موافقت حق شناخته میشود، برابر است که تعداد شان کم باشد یا زیاد ... پس جماعت آنست که در موافقت با حق قرار داشته باشد هرچند شخص واحدی باشد، و بر حق قرار داشته باشد او جماعت است ... از همین جهت است که گفته میشود: جماعت را بموافقت آن جماعتی میشناسیم که در زمان نبی ص و اصحابش موجود بودند ... هر چند شخص واحدی باشد.

نبی ص میفرماید: **«إن الإسلامَ بدأ غريباً، وسيعودُ غريباً كما بَدأ، فطوبى للغرباء، قيل: مَن هم يا رسولَ الله؟ قال: أناس صالحون في أناسٍ سوء كثير من يعصيهم أكثر ممن يطيعهم».** **[1]**. ترجمه: اسلام در حالت غربت و نا آشنائی آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد. پس خوشا بحال غرباء، گفتند یا رسول الله این غرباء چه کسانی هستند؟ گفت: مردمان صالح کمی در برابر مردمان بد و گمراه زیاد، و کسانیکه ازیشان سرکشی و عصیان میکنند بیشتر از آنانی هست که ازیشان اطاعت مینمایند.

و میفرماید: **«إن من الأنبياء من لم يُصدقه من أمته إلا رجل واحد».** **[2]**. ترجمه: از میان انبیاء نبی ای هم بوده است که از امت اش جز یك فرد کسی دیگر نبوت اش را تصدیق نکرده بود.

و عبدالله بن مسعود س به عمرو بن میمون گفت: **«جمهور الجماعة هم الذين فارقوا الجماعة، والجماعة ما وافق الحق، وإن كنت وحدك».** ترجمه: اکثریت و جمهور مردمان کسانی هستند که از جماعت دور بوده و جدا شده اند ، و جماعت آنست که موافق با حق باشد ، هرچند تنها هم باشی.

و نعیم بن حماد میگوید: **«إذا فسدت الجماعة فعليك بما كانت عليه الجماعة قبل أن تفسد الجماعة وإن كنت وحدك فإنك أنت الجماعة حينئذٍ».** ترجمه: هنگامیکه جماعت فاسد گردید، پس بر توست التزام به آنچه که جماعت قبل از فساد شدنش بود، هرچند درین امر تنها باشی، زیرا تو آنزمان جماعت خواهی بود.

و ابن قیم در أعلام الموقعين میگوید: **«أن الإجماع والحجة، والسواد الأعظم هو العالِم صاحب الحق وإن كان وحده، وإن**

---

[1]. أخرجه احمد، و صححه شعيب الأرنؤوط.

[2]. مسلم.

خالفه أهل الأرض» ا- هـ. ترجمه: اجماع، حجت، وسیاهی بزرگ (سواد اعظم)، آن عالمی است که بر حق قرار داده باشد، هر چند در منهج خویش تنها باشد، و یا اینکه تمام اهل روی زمین باوی مخالفت نمایند.

و در زمان اشاعه فتنه عقیده مخلوق بودن قرآن، جماعت حق .که تکثر و الحاق به آن واجب میباشد. در وجود امام احمد رحمه الله تعالی تمثیل میشد، که علی رغم تعذیب و حبس اش و تهدیدش به قتل ... ازینکه بگوید: قرآن مخلوق است إبا ورزید ، و بر حق ثابت و استوار باقی ماند، و همواره میگفت: قرآن کلام الله تعالی و غیر مخلوق میباشد ... بناً در آنزمان او بتهائی اش جماعت بود. **[1].**

زیرا اکثریت دائماً بر حق نمی باشد، همانطوریکه الله لا میفرماید: **[وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ]**،الأنعام/116.
ترجمه: و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می کنند.

و حسن بصری میگوید: **«أهل السنَّة كانوا أقلَّ الناس فيما مضى، وهم أقل الناس فيما بقي، الذين لم يذهبوا مع أهل الاتراف في ترفهم، ولا مع أهل البدع في بدعهم، وصبروا على سنتهم حتى لقوا ربهم، فكونوا كذلك»**. ا- هـ.
ترجمه: اهل سنت کمترین مردمانی هستند که گذشته اند، و کمترین مردمان هستند که باقی مانده اند، آنان کسانی هستند که با اهل اسراف و خوشگذرانی در اسراف و خوشگذرانی شان نمیروند، و با اهل احداث و بدعت در بدعتهای شان نمیروند، و بر منهج و سنت خویش صبر مینمایند تا آنکه رب خویش را ملاقات میکنند، پس ازجمله ایشان باشید.

مسأله سوم: آیا فرقی میان فرقه ناجیه (نجات یافته)، و طائفه منصوره ظاهر تا قیام قیامت وجود دارد؟

بلی! فرق وجود دارد، فرقه ناجیه جماعتی از مسلمانان عوام است که بر سنت نبی ص و منهج صحابه قرار داشته باشند، و جمیع صفات اهل سنت و جماعت را داشته باشند، و عقیده ای شان سالم از هرگونه بدعت

[1] . تعداد محدود از افرادی که در زمان امام أحمد از عقیده مخلوق بودن قرآن انکار داشتن در مقابل امام أحمد از طرف طاغوت عصر شان ، مأمون..واثق وغیره سربریده شدن، و از علماء تنها امام احمد برین عقیده زنده بود. مترجم.

و احداث باشد، که شامل تمام مسلمانان بشمول علماء ، اقویاء، ضعفاء ، مجاهدین، و غیر مجاهدین، زنان و مردان، بزرگسالان، و پیرزنان و جوانان ... وغیره کسانی که از منهج و سنت صحیح اتباع و پیروی میکنند، و در سلامت اعتقاد قرار دارند، و این فرق افاده همان حدیث هفتاده و سه فرق است، که از میانشان یک فرقه در حق قرار دارد، و آنهم کسانیکه اند که در منهج: نبی ص و صحابه قرار داشته باشند.

در حالیکه طائفه منصوره خواص، نخبه گان، برگزیده گان، طلیعه، و پیشتازان، و بهترینان فرقه ناجیه هستند، که ممکن است در وجود علماء عمل کننده به عمل شان، ویا عوام ثابت ، و یا امرکننده گان به معروف و نهی کننده گان از منکر، و غیره راغبین شهادت در راه الله و نصرت دین او از میان فرقه ناجیه تمثیل گردد، که پیوسته و مشترکاً در راه الله و برای اعلای کلمه الله تا قیام قیامت میجنگند، و مخالفت هیچکسی نمیتواند به ایشان زیانی برساند.

پس ازین جهت گفته میتوانیم هر فرد طائفه منصوره از جمله ای فرقه ناجیه است، اما هر فرد فرقه ناجیه لازم نیست ازجمله طائفه منصوره باشد، زیرا این امر مستلزم آنست که هر فرد طائفه ناجیه باید از میان علماء و مجاهدین در راه الله باشند، به دلیل آنکه الله لأ میفرماید: [**وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**]،آل عمران/ 104. ترجمه: و باید از میان شما، گروهی باشند، که (مردم را) به نیکی دعوت کنند، و به کار شایسته وا دارند، و از زشتی باز دارند، و آنانند که رستگارند.

و این خطابی است برای مجموع امت اسلامی (که در وجود فرقه ناجیه تمثیل میشود)، اینکه باید از میان آنها گروهی معین و خاصی موجود باشد تا برای انجام این کار از خانه های خویش خارج شوند، و مراد از «امت» درینجا آنانی است که این مهم امر بالمعروف و نهی از منکر را بعهده میگیرند.

که نص درینجا میان فرقه ناجیه که مجموع همه امت مسلمان و مؤمنان میباشد، و طائفه منصوره که گروه از میان امت اسلامی (فرقه

ناجیه) است، و مسؤولیت مهم و واجب امر بالمعروف و نهی از منکر را انجام میدهند فرق قائل گردیده است.

ابن کثیر در تفسیرش 1/398 میگوید: الله تعالی میفرماید: «**ولتكن منكم أمة منتصبة للقيام بأمر الله في الدعوة إلى الخير والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وأولئك هم المفلحون**». ترجمه: و از میان شما گروهی باید باشد تا برای انجام امر الله در دعوت بسوی خیر و امر به معروف و نهی از منکر بپردازند، و آنانند که رستگار اند.

و ضحاک میگوید: «**يعني المجاهدين والعلماء، والمقصود من هذه الآية أن تكون فرقة من هذه الأمة متصدية لهذا الشأن» ا-هـ.**

ترجمه: مراد ازین گروه؛ مجاهدین و علماء است، و مراد ازین آیت آنست که باید، یک گروهی متصدی انجام این مهم باشند.

پس طائفه منصوره نخبه های، نخبه گان و رؤس پیشتازان ... میباشند، و این امری است ممکن، که در هر زمان و در هر مکان در وجود افرادی از میان فرقه ناجیه که شامل همه افراد امت توحید ... و پیروان منهج نبی ص و صحابه، بشمول فاسقان و گنهکاران شان هستند تمثیل میگردد!

همانطوریکه الله لا میفرماید: [**وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**]،آل عمران/146. ترجمه: و چه بسیار از انبیاء که همراه توده های انبوه از مردان الهی به قتال پرداختند، آنها هیچگاه در برابر آنچه (از مصائب و مشکلات) در راه الله بدیشان رسید، سستی نورزیدند، و ناتوان نشدند، و زبونی نشان ندادند، (و تسلیم دشمن نشدند) و الله صابران را دوست دارد.

که درینجا مراد از «**ربّیون**» یا مردان الهی، همانا پیشتازان، و خاصان فرقه ناجیه میباشد، که در راه الله به جهاد میپردازند و کلمه الله را بلند میکنند، و درین راه از سرزنش هیچ سرزنش گری نمی هراسند و از موقف خویش به عقب نمیروند ... و درست نیست این صفت را برای تمام افراد فرقه ناجیه حمل کنیم، و بگویم این گروه همه «**ربانیین**» هستند! بلکه مستحقین این صفت و این لقب تنها طائفه منصوره میباشد،

همانطوريكه الله ﻷ درين مورد ميفرمايد: [لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً]،النساء/95.

ترجمه: هرگز مؤمنانى كه بدون بيمارى و آسيب ، از جهاد باز نشسته اند (و جهاد را ترک نموده اند)، با مجاهدانى كه در راه الله با مال و جان خود جهاد كردند، يكسان نيستند، الله كسانى را كه با مال و جان شان جهاد كردند، بر بازنشستگان (= ترک كننده گان جهاد) مرتبه برترى بخشيده است، و الله بر هريک از آنها وعده ى نيكو (=جنت) داده است، و الله مجاهدان را بر قاعدان (=باز نشستگان) با پاداشى بزرگ برترى بخشيده است.

كه درينجا نيز الله ﻷ ميان قاعدان مؤمن (ترک كننده گان جهاد) بدون هيچگونه عذر، كه شامل فرقه ناجيه ميگردند، و مجاهدان در راه الله با مال و جان خويش به جهاد پرداخته اند، و شامل فرقه منصوره ميباشند فرق قائل گرديده است؛ بناً اين دو گروه نه از جهت صفت و نه هم از جهت اعمال شان با هم يكسان هستند، همانطوريكه از لحاظ اجر و پاداش و برترى، منزلت شان در دنيا و روز قيامت برابر نمى باشند، هرچند داراى صفت مشترک «ناجيه» نجات يافته گان از عذاب الله ميباشند، بدليل قول الله ﻷ كه ميفرمايد: [وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى]، و به هريک از آنها وعده نيكو (=جنت) داده شده است، اما: [فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً]، الله مجاهدان را بر قاعدان (=باز نشستگان) با پاداشى بزرگ برترى بخشيده است.

كه درينصورت واضح ميگردد هردو گروه بصورت كل از فرقه ناجيه ميباشند، اما گروه اخير متصف به صفت «منصوره» بودن است.

و در حديث از نبى ص روايت است كه ميفرمايد: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلك». ترجمه: گروهى از امت من پيوسته بر حق بوده (و جهاد ميكنند)، و مخالفين براى آنها هيچگونه ضررى رسانده نمى تواند

تا آنکه فرمان الله بر برپائی قیامت فرا میرسد و ایشان همچنان برحق (و جهاد در راه الله) استوار هستند.

و میفرماید: «**لن يزال قوم من أمتي ظاهرين على الناس حتى يأتيهم أمر الله وهم ظاهرون**».

ترجمه: گروهی از امت من (که بر حق و جهاد در راه الله استوار هستند) همیشه در میان مردم پابرجا و غالب خواهند بود، تا آنکه دستور الله (بر برپائی قیامت) ایشانرا فرا میگیرد، در حالیکه آنها همچنان ظاهر و استوار (بر حق و جهاد در راه الله هستند).

و میفرماید: «**لن يبرح هذا الدين قائماً يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتى تقوم الساعة**».

ترجمه: این دین همیشه قایم و استوار باقی خواهد ماند، که جماعتی از مسلمانان بخاطر برپا داشتن آن تا فرا رسیدن قیام قیامت قتال و جهاد میکنند.

و میفرماید: «**لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة**». ترجمه: پیوسته در امت من یک گروهی در راه حق می جنگند، و تا روز قیامت بر دشمنان غالب اند.

و میفرماید: «**لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم ظاهرون على الناس**»**[1]**. ترجمه: همواره طائفه ای از امت من بر حق و امر الله استوار بوده و بر دشمنان دین غالب خواهند بود، مخالفت کسی به ایشان زیانی نمیرساند، تا آنکه فرمان الله (بر برپائی قیامت) فرا میرسد، و ایشان همچنان در میان مردم استوار و غالب میباشند.

و میفرماید: «**لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق، ظاهرين على من ناوأهم، حتى يقاتل آخرهم المسيح الدجال**».**[2]**. ترجمه: همواره طائفه ای از امت من موجود خواهند بود که بر حق (و اعلای کلمه الله) جهاد میکنند، در حالیکه بر دشمنان و مخالفین خویش غالب اند، تا آنکه اخرین ایشان با مسیح دجال به قتال و جهاد میپردازد.

---

[1] . تمام این احادیث را مسلم در صحیح اش تخریج کرده است، و احادیث طائفه منصوره در کتب صحیحین (بخاری و مسلم) و سنن و غیره کتاب حدیث به تواتر روایت شده است.

[2] صحيح سنن أبي داود: 2170.

و میفرماید: **«لا تزال طائفة من أمتي قوامة على أمر الله لا يضرها من خالفها».[1].** ترجمه: پیوسته طائفه ای از امت من استوار بر امر الله (و اعلای کلمه الله) خواهند بود، و دشمنان و مخالفین ایشان بر آنان هیچگونه ضرری رسانده نمی توانند.

و قول نبی ص که میگوید: طائفه ای از امت من ... جماعتی از مسلمانان ... جهاد و قتال میکنند ... برحق استوار و بر دشمن غالب میباشند ... نشان دهنده و افاده کننده جزء از کل میباشد، و آن همان طائفه منصوره است، که از میان فرقه ناجیه میباشد.

نووی رحمه الله میگوید: صفت این طائفه و فرقه منصوره را میتوان بالای اشخاص مختلف از میان مؤمنان حمل کنیم؛ مثلا؛ دلاوران، و شجاعان مقاتل، ویا فقهاء و محدثین، و یا زهدان و امر کننده گان به معروف و نهی کننده گان از منکر... وغیره، و لازم نیست که همه ای این افراد دریک نقطه مشخص از زمین جمع شده باشند، بلکه ممکن است - در اقطار و نقاط مختلف روی زمین بشکل پراکنده موجود باشند. [2].

اگر گفته شود: که آیا در میان امت اسلامی فرقه سوم غیر از فرقه ناجیه، و طائفه ای منصوره موجود است یا خیر؟

میگویم: بلی موجود است! زیرا مسلمانان بصورت عموم در سه فرقه و طائفه جمع هستند: فرقه ناجیه، طائفه منصوره، که قبلاً صفات و ممیزات شانرا بیان کردیم، و سوم؛ اهل قبله، و این گروه تمام کسانی هستند که اهل وعید، و عذاب الله لأ میباشند، که شامل فساقان، فاجران، و سرکشان و گنهکاران و اهل گناهان کبیره، و غیره اهل بدعت و هواء هستند ...که بدعت و هواء و گناه و سرکشی در بعضی ازیشان به درجه کفر ظاهر و آشکار وشرک نیز رسیده است، بناً این گروه اخیر از اهل قبله بحساب میآید اما نظر به دلایل و اعتباراتی که ذکر کردیم شامل فرقه ناجیه شده نمی توانند ... ازینجاست که میتوان گفت: هر فردی از فرقه ناجیه، اهل قبله میباشد، و لازم نیست تا هر اهل قبله بدون وعید و عذاب، از جمله افراد و مسلمانان فرقه ناجیه باشد، همانطوریکه در

[1] صحیح سنن ابن ماجه: 7.
[2] شرح صحیح مسلم:13/67.

حديث آمده است که نبی ص میفرماید: «**إذا اجتمع أهل النار في النار ومعهم من شاء الله من أهل القبلة يقول الكفار: ألم تكونوا مسلمين؟ قالوا: بلى. قالوا: فما أغنى عنكم إسلامكم وقد صرتم معنا في النار؟ قالوا: كانت لنا ذنوب فأُخذنا بها فيسمع ما قالوا فأمر بمن كان من أهل القبلة فأخرجوا فلما رأى ذلك أهل النار قالوا: ياليتنا كنا مسلمين، فنخرج كما خرجوا قال: وقرأ رسول الله [الَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ . رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ]**»،الحجر/1-2.[1].

ترجمه: هنگامیکه اهل آتش جمهنم (کافران و مشرکان) و با ایشان هراندازه ای را که الله خواسته است از اهل قبله جمع شوند، کفار آنجا میگویند: آیا شما مسلمانان نبودید؟ میگویند: بلی بودیم، کفار میگویند: اسلام شما برای شما چه نفعی رسانید در حالیکه با ما یکجا در جهنم هستید؟ میگویند: ما از گنهکاران بودیم پس بسبب گناهان خویش گرفتار عذاب جنهم شدیم، الله این حرف آنان را میشنود و بر ملائک دستور میدهد تا اهل قبله (ای مؤمن) را از جهنم خارج سازند، چون کفار این حالت را می بینند میگویند: ای کاش! مسلمان بودیم، پس همینطور همه (مؤمنان) اهل قبله از آنجا خارج میشوند: آنگاه نبی ص این آیت را قرآئت کرد: [الف.لام.را ! این آیات کتاب و قرآن روشن کننده است. چه بسا کسانیکه کافر شدند دوست دارند (و آرزو می کنند) که ای کاش مسلمان بودند].

و میفرماید: «**من صلى صلاتنا، واستقبل قبلتنا، وأكل ذبيحتنا، فذلك المسلم، الذي له ذمة الله وذمة رسوله، فلا تخفروا اللهَ في ذمته**».[2].

ترجمه: هر کس بمانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است، و چنین شخصی را الله و رسول، امان داده اند، پس به کسی که در امان الله است خیانت نکنید.

---

1 كتاب السنة، لابن أبي عاصم:843، قال الشيخ ناصر في التخريج: حديث صحيح.

2 . البخاری.

و روایت است که شخص از جابر بن عبدالله پرسید: آیا شما فردی از اهل قبله را کافر مینامید؟ گفت: ازین کار به الله پناه میبرم! آنشخص بار دیگر پرسید: آیا او را مشرک میگوید؟ گفت: نه.

بناً اهل قبله ی مؤمن کسانی اند که مرتکب گناهان و معاصی ... وغیره اموری شده اند که ایشانرا از متصف شدن به صفت فرقه ناجیه بیرون میکند، اما از صفت و حکم اهل قبله بودن خارج نمیسازد، و آنان بعداز تحقق وعید و عذاب در مورد شان نجات پیدا میکنند.

مسأله چهارم: سفلی ها چه کسانی هستند؟ و آیا جواز دارد که شخصی و یا گروهی سلفی نامیده شود؟

اصطلاح سلفی و سلفی ها [**السلفية والسفليين**] در معنی و مفهوم خویش، یعنی: رجوع به قرآن و سنت، به فهم سلف صالح از صحابه، و کسانیکه به نیکی ازیشان در قرون ثلاثه نخست پیروی و اتباع کرده اند، و بمعنی: بودن در همین منهج است؛ که درینصورت این اصطلاح خوب و پسندیده و ممدوح میباشد، و آنرا میشناسیم و در جهت بودن درین منهج کوشش میکنیم و آنرا و اهل آنرا یاری میدهیم ... و هیچگونه مشکلی در بکار بردن این اصطلاح نمی بینیم، اما اگر استعمال و بکار بردن این اصطلاح به معنی، تحزب و حزب گرائی و فرقه گرائی ... و بیان تعصب عقیده ای یک گروه یا بعضی افراد خاص معاصر باشد، که از آن بخواهند در میان امت واحد احزاب، تجمعات، فرقه ها و گروه و تشکیلاتی به این نام بسازند که از جانب الله هیچ دلیلی برآن نیست ... و آنرا بخواهند بر بالای بعضی اشخاص که در برائت و بیزاری از طواغیت ظالم و مجرم ... الی کوچکترین شان قرار دارند، تحمیل کنند، آنگاه ما این اصطلاح را رد میکنیم و از استعمال و بکار بردن آن خوداری مینمایم ... طوریکه این اصطلاح در حال حاضر . متأسفانه . بشکل بد و غیر صحیح آن بکار میرود، و در میان کسانیکه منسوب به این منهج هستند اشخاص صالح و طالح [شریر و خبیث] نیز وجود دارد، و زمانیکه از مراد و مقصود استعمال این اصطلاح پرسیده میشود ... منظور پرسش کننده جانب طالح آن است [یعنی آنرا یک فرقه و گروه و حزبی در داخل اسلام تصور میکنند]، و کسیکه این اصطلاح را برای خود و عقیده و منهج

خویش بکار میبرد، جانب صالح آنرا تصور دارد ... تا آنکه دانسته نمی شود که کی؟ چه منظوری دارد؟!

اما در مورد اینکه این اصطلاح، بدیل و عوض برای اسم مسلمان و مسلمانان ... قرار گیرد، و اسم دومی برای یک مسلمان و یا مسلمانان باشد، هیچ گونه جواز در استعمال و بکار بردن آن نه میبینم!!! بخاطر انتفاء و فقدان هرگونه دلیل در مورد آن ... زیرا صحابه و کسانیکه به نیکوئی ایشانرا در قرون ثلاثه نخست پیروی کردند، هیچگونه اسمی بر علاوه اسم مسلمان و مؤمن بالای خویش نگذاشته بودند ... و همچنان دلایلی که بر خلاف این اسم گذاری در نصوص ثابت است، طوریکه الله لأ میفرماید: [**مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا**]،الحج/78. ترجمه: این همان ملت (دین) پدرتان ابراهیم است، که الله پیش ازین (یعنی: قبل از نزول قرآن، و در کتب سابقه) و درین قرآن شما را مسلمان نامیده است؛ ... پس به آن راضی شوید! و عدول از آنچه که الله تعالی آنرا نامگذاری کرده است و با زبان نبی خویش ابراهیم × برای ما آنرا بیان نموده است، قطعاً جواز ندارد، بلکه التزام و خشنود شدن به آنچه از طرف الله و رسولش است، از واجبات ایمانی میباشد.

و میفرماید: [**الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ**]، الزخرف/69. ترجمه: (همان) کسانیکه به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند؛ و میفرماید: [**مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلاَ نَصْرَانِيّاً وَلَكِن كَانَ حَنِيفاً مُّسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**]، آل عمران/67. ترجمه: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف (یکتا پرست) مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود؛ و از قول نبی خویش یوسف × میفرماید: [**رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنُيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ**]، یوسف/101. ترجمه: یا رب! پادشاهی و فرمانروائی به من اعطاء کردی، و از علم (=تأویل احادیث) تعبیر خواب به من آموختی، پدید آورنده ای آسمانها و زمین توئی! تو ولی و سرپرست تمامی امور من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق گردان.

و در مورد ساحرانی که اسلام آورده بودند میفرماید: [**رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ**]،الأعراف/126. ترجمه: یا الله ! بر ما صبر و استقامت فرو ریز (اعطاء نما) و ما را مسلمان بمیران.

و همچنان آیات و نصوص زیادی دیگری که دلالت به اسم اسلام و مسلمان، و مسلمانان دارد، و اینکه الله آنرا برای بنده گانش برگزیده است، و همه انبیاء و رسولان برای امت و پیراون شان به این اسم راضی شده اند. [[1]].

و هنگامیکه از امام مالک از سنت پرسیده شد، گفت: «**هي ما لا اسم لها غير السنة**»، ترجمه: سنت جز سنت نام دیگری ندارد؛ و چون از او در مورد اهل سنت پرسیده شد، گفت: «**أهل السنة الذين ليس لهم لقب يُعرفون به لا جهمي ولا قدَري، ولا رافضي**». ترجمه: اهل سنت آنانی هستند که دارای چنان لقب نیستند که به آن شناخته شوند، نه جهمی هستند، و نه قدری، و نه هم رافضی.[2]

مسأله پنجم: صحت این مقوله شائع «السلف أسلم، و الخلف أحكم»[3]...تا چه اندازه است؟

این مقوله که در بعضی از زبان ها شائع است، مقوله باطل و خطاء میباشد، بلکه باید گفته شود: **[السلف هم الأسلم و الأحكم]**،سلف

---

[1] .هر ملت و دین کفر و باطل را که می بینیم- که انواع نقایص و اباطیل را در دین خویش انباشته اند- خود و دین خویش را به اشخاصی نسبت میدهند ، و دوست دارند تا خود و دین خویش را به اسمائی نام بگذارند که به انبیاء علیهم السلام وغیره رجال دینی برسد، همانطوریکه نصاری خویش را مسیحی (یا عیسوی) نامیده اند تا آنکه خود را به عیسی مسیح × نسبت داده باشند، و یهودان به یهوذا، و نبی الله لأ ، إسرائیل (یعقوب ×) نسبت میدهند تا خود را یهود، و اسرائیلی بگویند، و بودایان خود را بودائی میگویند تا آنکه نسبت خویش را به بودا ثابت سازند، و همینطور شیعه روافض، خود را به شیعه علی س نسب میدهند...وغیره فرقه های و ملتها که انحراف و گمراهی و ضلالت و کفر و شرک خویش را میخواهند به انبیاء و صالحین، ویا اشخاص نیک دین و فرقه خویش نسبت بدهند....بجز مسلمان، که خودش و دین اش منسوب به دینی است که در آن قرار دارد، بدون آنکه به شخص معینی نسبت داده شده باشند، همانطوریکه الله لأ میفرماید: [إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ]، آل عمران/19. ترجمه: همانا دین حق نزد الله اسلام است، و میفرماید:[وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ]، آل عمران/85. ترجمه: و هرکس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است؛ که با این مفهوم در چنین دینی کمترین و ادناترین نقص و ضعف ...وجود نخواهد داشت، و همچنان نیاز ندارد تا کمبود ها و نقصهای خویش را در عقب انبیاء و صالحان پنهان کنند، و یا اینکه خود را و دین خویش را محمدی، ویا محمدیان ...وغیره بنامند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحق ترین و نزدیکترین مردمان به انبیاء و رسولان از جانب الله میباشند، و میان هیچ یک از آنها فرق قائل نمی باشند، و منقاد و تسلیم بر هریک ازین انبیاء بوده و همه آنان و پیروی ازیشانرا دوست دارند-صلوات الله و سلامه علی رسولنا و علی جمیع الأنبياء و المرسلين.

[2] . در زمان امام مالک همین سه فرقه و فرقه خوارج ظهور کرده بود، اما در حال حاضر تعداد فرقه ها و مذاهب، غیر معدود افزایش یافته است، بناً میگویم: اهل سنت کسانی هستند که اهل بدعت نیستند.مترجم.

[3] . یعنی: سلف امت اسلام آورد و خلف امت استوار و ثابت شد.

امت کسانی بودند که هم اسلام و ایمان آوردند وهم استوار و ثابت گشتند، و قول برین که فهم خلف امت نسبت به سلف استوار تر و ثابت تر است، قول باطل و خطاء از چندین جهت میباشد: اولاً- این حرف استخفاف و بی احترامی به منزلت و شأن صحابه و کسانیکه از آنان به نیکوئی پیروی کرده اند میباشد، که قبلاً درینمورد صحبت کردیم که اینکار شدیداً ممنوع میباشد، ثانیاً- صحابه کسانی هستند که به نص ثابت از قرآن و سنت، الله لأ ازیشان راضی گشته است، و اکثریت شان به جنت بشارت داده شده اند ... در حالیکه خلف در کدام یک ازینها قرار دارند؟ ثالثاً- شارع لأ دستور به اقتداء و پیروی از سلف صالح داده است، برخلاف خلف. رابعاً- صحابه با نزول وحی هم عصر بوده اند، و از علم صاف و ذلال و خالص از هرگونه شبهات و انحرافات، و دروغ ها و بدعت های آمیخته بعدی به آن، بهره مند بودند، و مستقیماً از نبی ص آنرا حصول میکردند، بناً آنان پل ارتباط میان نبی ص و کسانیکه بعداز ایشان آمدند میباشند، و این خصوصیت و صفتی است که برای احدی جز آنان ثابت نیست، خامساً- صحابه تنها چیزی را که دوست میداشتند دین و ایمانشان بود، و از تنها چیزی که نفرت و انزجار داشتند کفر و نفاق بود، همانطوریکه درینمورد احادیث زیادی از نبی ص روایت شده است ..... پس کدام یکی ازین فضائل را خلف امت دارند؟!

از همین جهت است که گفته ایم ومیگویم: **السلف هم الأسلم وهم الأحكم من الخلف .. والقول بخلاف ذلك خطأ وجور.**

[سلف کسانی بودند که هم اسلام آوردند و هم نسبت به خلف استوار و ثابت گشتند ... وقول برخلاف این خطاء و ظلم است].

مسأله پنجم: چه وسائل و اسباب ما را در رسیدن به این منهج - در طلب و تلقي و اتباع- کمک میکند؟

وسائل و موارد متعددی وجود دارد:

اولاً: نیک یاری جستن از علمای عمل کننده به علم شان، و طالبان علم که التزام کامل به همین منهج سلفی سنی دارند ...همانطوریکه صفاتشان را قبلاً تذکر دادیم.

ثانياً: نیک مستفید شدن از کتاب الله ، که التزام به آن درین منهج در وصول و أخذ (**التلقي**) ... لازم است، و تعین وسائل برای فهم این منهج ... از مراجع و منابع مختلف نوشته شده، موسوعه شده، ویا منابع تقریری و تصویری دیگر ... و همچنان تعین و تحدید این وسائل و منابع، بحسب امکانات و آسانی دسترسی هرشخص به آن، و بر حسب اطمئنان یافتن هر شخص از سلامت عقیده و منهج اش با تمسک به آن .... و اجتناب از کثرت و تعدد و تنوع وسائل و منابع أخذ این منهج ... همچنانیکه کتابخانه اسلامی[1] به دهها هزار نسخه ای از کتب و منابع ... بی ارزش و باارزش، اسلامی و الحادی ... را تحت عنوان کتاب خانه اسلامی جمع آوری کرده است، که خود را هم با این کار هلاک گردانیده اند و مردم را نیز هلاک میگردانند، آنانیکه توانائی تمیز و تفکیک میان خوب و بد آنرا ندارند ... وهمه آنها را چون خارکش و هیزم کش ای در شب تاریک بر پشت میکشند.

ثالثاً: ملازمت و اختیار دوستان صالح، چون فراموش کنی بخاطرت بیآورند، و چون بخاطر بیآوری ترا یاری دهند، و تو را در جهت آموختن مسائل دین و ایمان کمک نمایند، زیرا شخص از دوست صالح بمراتب بیشتر و زیادتر از استاذ و معلم مستفید و متأثر میگردد.

همانطوریکه در حدیث صحیح از نبی ص روایت است که میفرماید: **«إنما مَثَلُ الجليس الصالح والجليس السوء، كحامل المسك ونافخ الكِير، فحامل المسك إما أن يحذيك، وإما أن تبتاع منه، وإما أن تجد منه ريحاً طيبة، ونافخ الكير، إما أن يحرق ثيابك، وإما أن تجد ريحاً خبيثة»[2].**

ترجمه:همانا مثال رفیق و هم صحبت خوب و بد مانند کسی است که مشك را حمل نماید و یا کوره آتش را بدمد، کسی که مشك را حمل می‌کند یا مقداری از آن را به شما هدیه می‌دهد، یا از او خریداری می‌نمایید، یا از بوی خوش آن بهره مند می‌شوید، امّا کسی که کوره آتش را می‌دمد یا لباس شما را می‌سوزاند، یا بوی بد آن شما را اذیت می‌کند.

[1]. المكتبة الإسلامية.
[2]. متفق عليه.

و میفرماید: «**الرجل على دين خليله، فلينظر أحدكم من يُخالِل».**[1]. ترجمه: شخص به دین دوست و رفیق خود میباشد ، پس متوجه باشید که با چه کسی دوستی و رفاقت میکنید.

و میفرماید: «**المؤمن مرآة المؤمن»**[2]. ترجمه: مؤمن آیینه مؤمن است، یعنی: زمانیکه در او عیب و یا نقص و خطائی را دید او را اصلاح میکند.

رابعاً: اعتزال و هجران و دوری از مجالس و نشستن با أهل هواء و بدعت، و فسق و گناه ... و دوری از شنیدن حرفها و سخنان شان، خاصتاً در مراحل ابتدائی طلب علم ... زیرا آنان به مانند، آنست که کوره آتش را میدمند، یا اینکه بوی بد و خبیث و زشت آنها را استشمام میکنی، ویا اینکه کلمه ای از آنان میشنوی که دین و عقیده ات را متأثر میسازد، ویا اینکه لباسهایت را کاملاً میسوزاند...[یعنی ترا از سنت خارج و بسوی بدعت و ضلالت، و فسق میکشاند].

همانطوریکه الله لا میفرماید: [**وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**]، الأنعام/68.ترجمه: و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس هرگز بعداز یاد آوردن با گروه ستمگران و ظالمان منشین.

و نبی ص میفرماید: «**من وقّرَ صاحب بدعة فقد أعانَ على هدمِ الإسلام»**[3]. ترجمه: کسیکه صاحب بدعت را احترام و توقیر نماید، همانا در ازبین بردن و ویرانی اسلام کمک نموده است؛ بدلیل آنکه در احترام و گرامی داشت صاحب بدعت، او و بدعت او را در برابر مردم تأیید میکند، و بسبب آن باعث گمراهی و انحراف مردم از حق میشود.

واز ابن مسعود روایت است که میگوید: «**من أحب أن يُكرِم دينَه فليعتزل مجالسة أصحاب الأهواء فإن مجالستهم ألصق من الجرَب».** ترجمه: هرکسیکه دوست دارد تا دین خویش را گرامی دارد پس باید از نشتن در مجالس و مصاحبت أهل هواء و بدعت دوری کند،

---

[1] رواه الترمذي وغيره، صحيح الجامع: 3545.

[2] صحيح سنن أبي داود: 4110.

[3] مشكاة المصابيح: 187. قال الشيخ ناصر في التخريج: قد يرتقي الحديث بمجموع طرقه إلى درجة الحسن.

زيرا نشتن و مجالست با آنان چسپناک تر از لکه های سیاه در لباس سفید است.[1].

و از حسن بصری روایت است که میگوید: **«لا تُجالِس صاحب بدعة فإنه يمرض قلبك»**. ترجمه: با صاحب بدعت نشست و برخاست نداشته باش زیرا قلب ترا مریض میسازد.

وغیره آثار زیادی که از سلف صالح در بیان تحذیر و اعتزال و هجران از بدعت و اهل آن روایت شده است، که روایت همه ای آنها درین مختصر گنجایش ندارد. [2].

خامساً: پناه بردن به دعاء، و التزام به حدود تقوی، و حرص در جهت پاکی و حلال بودن خوراک و نوشاک و لباس؛ همچنان شخص را درین راستای طلب و حصول علم و منهج درست، و فهم و فقاهت آن به إذن الله کمک میکند.

تنبیه مهم: درینجا لازمست تا یکبار دیگر به ابتدائی مبحث خویش مراجعه کنیم و اکیداً این موضوع را یاد آور شویم، که همه مواردی را که قبلاً به ترتیب بیان داشیم، برای آنکه بالای آن نتائج مطلوب مرتب گردد، نیاز است تا قاعده «**سد ذریعه**» جداً در نظر گرفته شود، و منفذ ها و سوراخ های دروازه و کلکین خویش را در مقابل هرگونه ، فتنه ها و شبهات و زهرها و زهر پاشی های شبا و روز دشمنان و طواغیت ،که با شیوه های گوناگون و از طروق مختلف، انترنت، کیبل، و تلویزون و رادیو ... میپاشند و میخواهند ذهن و فکر و قلب ما را مسموم بسازند، و فرهنگ و ثقافت شر و شرک را برما تلقین کنند محکم ببندیم، و این همه به اندازه توانائی و قدرت هریکی از ما ارتباط دارد ... اگر توانائی آنرا نداشتی تا راه همه این شرور را بسوی خویش ببندی، کوشش کن آنرا به حد اقل تقلیل دهی، و بدانکه آنچه از توان تو خارج است مسؤول و پاسخگو برآن نمیباشی، همانطوریکه الله ﻻ میفرماید: [**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**]، التغابن/16. ترجمه: پس تا جائی که میتوانید از الله بترسید. و میفرماید: [**لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا**]،البقرة/286. ترجمه: الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمیکند، و میفرماید: [**لَا**

[1]. الجرَب: اعراب در عرف جرب لکه های سیاه در لباس سفید را میگویند، طوریکه «الجرباء» آسمان را میگویند: بدلیل آنکه ستاره گان در آسمان سیاه و تاریک خال خال میدرخشند/مجمل اللغة لابن فارس. مترجم.

[2]. و اگر خواستید برای مزید درینمورد به کتاب «البدع و النهي عنها» از ابن وضاع قرطبی مراجعه نماید.

يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا]،الطلاق/7. ترجمه: الله هيچ کس را جز به اندازه ای (توانائی) که به او داده است مکلف نمیسازد.

و بدان! آنکه از خود راضی گشت و بر خود مغرور شد و اکثر اوقات خويش را در معرض فاضل آب و آلوده گی ها و ناپاکی ها قرار داد، آنگاه استحمال و غسل هم برایش نفعی نمیرساند، هرچند روزانه به صدها بار استحمال کند، و غسل گیرد!

سؤال و اعتراض: اعتراض کننده ای اعتراض میکند و میگوید: چرا میخواهید حق ما را بر بالای ما حرام قرار بدهید؟ ومیگوید: که فرهنگ، تمدن، عادات، رسوم و آثار فرهنگی و ثقافتی خويش را ترک گويم و از دست آورد های چند هزار ساله مادی و معنوی خويش دوری جويم ... و سپس این همه را در مبادئ و ارزشهای و اساسات اسلامی مختصر وخلاصه میگردانید؟

در جواب میگویم: برای آنکه انسان بنده ای الله لأ است، آن ذات واحد و لاشریک، نه بنده ای بنده، زیرا این حق بنده نیست که بنده ای دیگر او را بنده گی کند، و یا اینکه ارزشها و مبادئ و فرهنگ و ثقافت او را به عبادت گیرد! بلکه این حق خاص به الله لأ تخصیص یافته و خالص گردانیده شده است...چرا؟ برای اینکه الله تعالی خالق و مالک این هستی و آنچه از مخلوقات در آنست میباشد، و او متصرف امور این همه میباشد، هرگونه و به هرشکلی که بخواهد آنرا تدبیر میکند، اسباب وجود و حیات آنها را آماده میسازد، و اوست که آنهمه را روزی میدهد، و زنده میگرداند و ممیراند ... و او رب و اله و معبود بحق همه ای مخلوقات و کائنات است ... ازهمین جهت حق دارد تا هرگونه ای که بخواهد بنده گانش را در داخل دین اش و چوکات مبادئ و ارزشهای که خود میخواهد پرورش و تربیت دهد، و حق دارد که برای بنده گانش بگوید که چه را انجام بدهند و چه را انجام ندهند ... و حق دارد که بگوید آنچیز حلال است آنرا بخورید و انجام بدهید، و آنچیز دیگر حرام است و از آن اجتناب کنید ... وحق دارد بگوید این چیز پاک است و آن چیز پلید و نجس ... این چیز زیبا و نیک است و آنچیز خش و زشت ... این حقیقت و هدایت است و آن باطل و آن باطل و گمراهی ... و برای بنده هیچ راه دیگر جز

اطاعت از اوامر و نواهی خالق اش و معبودش و مالک اش نیست، و اگر از اطاعت دست گشیدند و به سرکشی و طغیان پرداختند الله ﻻ ازیشان بی نیاز است، اما هرگز به کفر ایشان راضی و خشنود نمیگردد۔ همانطوریکه میفرماید: [إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ]،الزمر/7. ترجمه: (اگر باوجود آن هم از الله اطاعت نکنید) و کفر ورزید، پس الله از شما (و از هرگونه اطاعت و عبادت شما) بی نیاز است، اما هرگز به کفر بنده گانش خشنود نمی شود و کفر را از بنده گانش نمی پسندد. و میفرماید: [وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ]، البقرة/205. ترجمه: و الله فساد (تبهکاری...) را دوست ندارد.

و از جانب دیگر بنده بدلیل بنده بودن و مخلوق بودنش۔ ضعیف، ناتوان و قاصر ، از تشخیص حق و باطل، خطاء و صواب، پاکی و پلیدی است ... و بر جان و نفس خویش هیچ گونه تسلط و تملکی ندارد جز آنچه را که برایش الله خواسته است! پس او ظاهر هرچیزی را میبیند، بدون آنکه از باطن آن آگاهی داشته باشد و خصوصیات ، نفس و ذات آن شئ وامر تشخیص داده باشد ... تا جائیکه حتی خود را به الله شریک قرار میدهد، خود را عبادت میکند، از قانون خود پیروی میکند، عقل قاصر خویش را بالاتر از الله و علم او تصور میکند، و ارزشها و اساسات و خواهشات خویش را معیار اخلاق و رفتار و خوبی و بدی ... قرار میدهد!

در حالیکه بزرگترین ظلم، و بدترین و زشت ترین ذلت و بنده گی ... همانا بنده گی بنده برای بنده ای است، و اینکه بنده ای به ربوبیت و الوهیت بنده ای دیگر و یا خودش ... بغیر از الله ... ویا همراه با الله ... قائل گردد، همانطوریکه الله ﻻ میفرماید: [أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ]، الفرقان/43. ترجمه: آیا ندیدی کسی را که هوای (نفس) خود را معبود خود برگزیده است؟! و میفرماید: [إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ]،لقمان/13. ترجمه: بی گمان که شرک ظلم و ستم بزرگی است.

از همین جهت؛ اساس و بنیاد و غرض دعوت جمیع انبیاء و رسولان، و پیروان آنها از مؤمنین در طول حیات دنیا تا قیام قیامت، تحقق توحید و اعلای کلمه الله و ازبین بردن هرگونه فتنه در روی زمین میباشد، تا آنکه بنده گان را از بنده گی بنده گان بسوی بنده گی رب بنده گان، و از ظلم

و جور اديان بسوى عدالت اسلام، و از تنگناى دنيا بسوى فراخناى دنيا و آخرت بيرون كنند.

همانطوريكه الله لأ ميفرمايد: [وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ]، النحل/36. ترجمه: يقيناً ما در (ميان) هر امتى رسولى را فرستاديم، تا آنكه الله واحد را بپرستند و از طاغوت اجتناب كنند.

و ميفرمايد: [وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ]،الأنبياء/25.

ترجمه: و ما پيش از تو هيچ رسولى را نفرستاديم، مگر آنكه به او وحى كرديم كه : معبودى جز من نيست، پس تنها مرا عبادت كنيد.

از الله تعالى مسألت دارم تا حق را براى ما حق نشان بدهد و ما را در اتباع از آن موفق گرداند، و باطل را براى ما بگونه باطل نشان دهد و ما را در اجتناب از آن موفق گرداند ... و اين كتاب را براى ما كليدى بر خير و قفلى بر شر قرار بدهد، و آنرا از ما قبول گرداند، إنه سميع قريب مجيب، وصلى الله عليه محمد النبي الأمي و على آله و صحبه وسلم.

عبد المنعم مصطفى حليمة

« أبو بصير الطرطوسي »

21/9/1431 هـ. 31/8/2010 م.

www.abubaseer.bizland.com

فهرست.